

سهم افغانستان
در انتقال فرهنگ آسیای میانه

نگارش
علامه عبدالحی حبیبی

با اهتمام
خوشحال حبیبی و حبیب الله رفیع



کتاب پویشی شمیره
۱۳۸۱/۲۰۰۲

حقوق طبع به مرکز تحقیقات علامه حبیبی محفوظ و مخصوص است

کتابشناسی:

نام کتاب: سهم افغانستان در انتقال فرهنگ آسیای میانه.

نگارش: علامه عبدالحی حبیبی.

ناشر: مرکز تحقیقات علامه حبیبی

نمبر مسلسل: ۴



کمپوز و ډیزاین: محمد نبی تدبیر.

تاریخ انتشار: ۱۳۸۱ ش/۲۰۰۲ ع

امور طبع: اداره خدمات کلتوری افغانستان

سرېزه

افغانستان د خپل حساس جغرافيايي موقعيت او تاريخي قدامت له امله د تاريخ په اوږده واټن کي د آسيا د زړه په توگه اوسېدلی او خصوصاً د منځنۍ آسيا ټولو اجتماعي، سياسي، اقتصادي او کلتوري شريانونو ته يې وخت په وخت تازه او په منظمه توگه وینه ور رسولی او له دې لاری يې ټول ژوندي او خوځند ساتلي دي.

همدا راز د همدې حساس موقعيت له امله افغانستان د تاريخ په اوږدو کي له شرق نه غرب، له غرب نه شرق او له شمال نه غرب، شرق او جنوب درې واړو خواؤ ته تلونکو يرغلگرو، بلوسگرو او ښکېلا کگرو له همدې خاورې نه د تېرېدلو هڅه کړې چي د دې بريدونو دروند بار هم همدې پولادي زړه زغملی، دښمنان يې مات کړي او په خپله قربانۍ يې د منځنۍ آسيا هېوادونو ته د تاريخ په بيلابېلو واقعو او مقاطعو کي نجات ورکړی دی.

د افغانستان او آسيا لوی مؤرخ او محقق علامه عبدالحی حبيبي دا په پاڼو کي وړه رساله خو په معنی کي ډېر لوی او وېر کتاب له نن نه څلوېښت کاله وړاندی د منځنۍ آسيا پر هغو فکري، اجتماعي، سياسي، کلتوري، اقتصادي، صنعتي او هنري غورځنگونو او حرکتونو ليکلی چی له قبل التاريخ نه د دوولسمی ميلادي پېړۍ تر پايه پوری دافغانستان له لاری تر سره شوي او د منځنۍ آسيا ملتونه يې خوځند او متحرک ساتلي دي.

د علامه حبيبي د څېړنو مرکز وياړي چي له دې اثر نه - چي دا څلوېښت کاله د چاپ په انتظار پروت و- دوېرې څنډې او په داسي وخت کې يې خپروي او مينه والو ته رسوي چې د افغانستان ملت يو ځل بيا د خپلي بې ساري قربانۍ او دخپلو پاکو وينو او سر لوړو سرونو په ښندلو سره د منځنۍ آسيا گڼو هېوادونو ته چي دکمونيزم خونړي ښکېلاک له کلونو - کلونو راهسې خوړلي او زېښلي وو د آزادۍ وېمې او دخپلواکه گلونه ور سوغات کړل او اوس يې په اقتصاد او فرهنگ کې د ژور بدلون له پاره هڅې کوي او د دې زړه له لاري يې له آزادې نړه سره نلونه او پاپيلينونه نښلول کيدي او دنېکمرغه او سوکاله لورته يې بيايي.

موږ د دې کتاب له خپرولو سره هيله لرو چې زموږ د دين او آزاده دساتلو په جرم وران شوی وطن او د راز- راز ښکېلاکگرو له حرص او آز نه قربان شوی هېواد د افغانانو له ملي هيلو سره سم بېرته ودان، ښېراز، سمسور او د افغانانو له پاره د نېکمرغه او هوسايه کور شي. له دې سره دلوی استاد علامه عبدالحی حبيبي لويه اروا د لوی خداي(ج) له درباره ښاده غواړو او داکټور او ژور تحقيقي اثر يې ستاسو مخې ته ږدو!

په درنښت

دعلامه حبيبي دڅېړنو مرکز

۱۳۸۱ دوري لومړی نېټه

فصل اول

انتقال مردم و فرهنگ از عصر
قبل التاریخ تا قرن هفتم مسیحی
در افغانستان و از آنجا به
سرزمینهای دیگر

افغانستان کشور است کوهستانی که در دل آسیای مرکزی در زیر بام "پامیر" در خطه اتصال آسیای شرقی و غربی در مجاورت نیم قاره هندوستان و مناطق علف زار آسیای مرکزی افتاده است. افغانستان به ساده ترین تعریف جغرافیایی تیغه کوهی است با قلل درشت و مرتفع _ که از سنگلاخ پامیر با سلسله عظیم همالیا و قره قرم پیوسته و برفهای دایمی و مؤقتی به رود بارهای وسیع آن آب فروان می بخشند و بهر طرف رودخانه های خورد و بزرگی را تشکیل میدهد.

افغانستان از نظر جغرافیا و تاریخ يك کليه ايست بشکل سنگلاخ عظیم و دشتهای فراخ و رودخانه های پر آب با آب و هوای مختلف و سالم در چهار راهی که شرق و غرب و شمال و جنوب آسیا را بهم پیوند میدهد.

بدین ترتیب موافق با موازین علمی برای سکونت بشر چه در دوره های غار نشینی حجر و چه در دوره های زندگانی انسانی در مصب رودخانه ها و مراتع سر سبز مساعد بوده و مهاجرت اقوام و مدنیت های مختلف را یکی بعد دیگر دیده و سپری کرده است.

۱- دوره ماقبل آریاییها:

مطابق با موازین علمی بشر در تمام روی زمین مراتب زندگانی عصرهای حجر را در غارهای کوهها سپری کرده و بعد دوره های سنگ صیقلی را با اختراع ظروف سفالی و بسط زراعت و زمین داری و اهلی ساختن حیوانات و مبادی دوره مفرغ را در دلتاها و مصب ها و کنار رود خانه های بزرگ ادامه داده و در طول دره ها و امتداد مسیر رود خانه ها که راههای طبیعی محسوب میشوند مهاجرت روی داده است.

موافق با همین اساسات کلی، تحقیقات باستانشناسی نیز واضح ساخته است که خاک افغانستان و سرزمین های مجاور آن ایران و جمهوریت های آسیای مرکزی اتحاد شوروی (خاک ماوراءالنهر با ما و رای جیحون = ترانس اوکسیانا) و اراضی نیم قاره هندوستان و خاک چین همگی دوره های قدیم حجر و مدنیت های جدید حجر (نیولیتیک) و دوره های قبل التاریخ و اعصاری را که اروپایان باصطلاح علمی (پری هستوریک) گویند و آنرا دوره مقدم بر عصر تاریخی ترجمه کرده میتوانیم - همه را دیده و سپری کرده اند. یکی از آثاریکه بتازگی در نتیجه حفاری در غار قره کمر (Qara Kamar) حوالی ایبک در دل هندوکش آشکارا شده و علماً آنرا تحلیل کرده اند - علائم زندگانی حدود بین ده و سی و پنجاه هزار سال قبل المیلاد غارنشینان شکار را در مراتب اولین مدنیت قدیم حجر در وسط افغانستان ظاهر میسازد.

با کشفیات دیگر در تپه مندیکگ ۵۰ کیلومتری شمال غرب قندهار - آخرین مرحله مدنیت سنگ صیقلی را با آغاز دوره مفرغ (برونز) در حوالی سه هزار سال ق، م و پنج هزار سال قبل از امروز در بین میر هیرمند و ارغنداب مشاهده میکنیم و ازین پدید می آید که میان آغاز دوره قدیم حجر و دوره اخیر سنگ صیقلی در کشور ما به احتمال قریب ۲۰ یا ۳۰ هزار سال گذشته - و در حوالی آغاز ثلث سوم این دوره یعنی در حدود ده هزار سال ق، م موجی از عناصر هند و اروپایی در حوزه علیای سیر دریا و آمو دریا پیدا شده که بتدریج مرکز ثقل آنها از نواحی سرد تر به حوزه آمو منتقل شده است. این مردم چندین هزار سال درین نواحی سکونت داشته با حیوانات اهلی مخصوصاً اسب که علامه فارقه این سرزمین است بلخ و باختر را چنانچه به تفصیل بیاید جولانگاه خویش قرا داد و بعد از آن در وادیهای رود خانه های افغانستان پراکنده شده اند.

از کشفیاتی که در حدود ۵۰ سال قبل جان مارشل در وادی سند در هرپه و موهن جودیرو نموده چنین ثابت آمد که در حدود شش هزار سال قبل ازین مردم حوزه سند دارای مدنیت عالی بوده و شهر های منظم با جاده ها و سرکها و حمامها داشته و زراعت در بین ایشان مرفعی بوده و گندم و جو میکاشتند، حیوانات اهلی مانند قاطر و شترهای کوهان دار و گاوهای بسیار قوی کوهان دار و گوسفند و غیره داشتند و برای نقل عراده ها از نرگاوه های نیرومند کار میگرفتند - و زیورات طلا و نقره و مس را درکمال مهارت میساختند. اسلحه جنگی و آلات کار را از مس و روی داشتند. و دارای رسم الخطی هم بودند، که سلسله همین مدنیت وادی اندوس با افغانستان و ایران و بین النهرین حتی مصر هم کشیده شده و آثار مشابه آن در نال جاله وان بلوچستان و (انو) قریب مرو و سیستان افغانی مندیکگ قندهار و جنوب ایران و خاک عراق و

مصر کشف شده است. که از آن جمله تیکر های ملون، خشتهای پخته، اطاقهای ابنیه، نقش های ظروف، زیورهای نفیس، مهر های تصویر دار، آثار و زیورها و آلات لاجوردین و مجسمه های ربه النوع مادر و غیره در تمام این سرزمین مشابه یکدیگر است. و بنا بران جان مارشل حکم میکند، که بشر در حدود ۶ هزار سال قبل در حوزه های نیل و فرات و کارون و هلمند و اندوس یکسان مدنیت خود را انبساط داده^۱ و در نظر سراورل ستین وادی هلمند و سیستان با موقعیت مساعد جغرافی خود اهمیت خاص مدنی در ادوار قبل التاریخ در انتشار مدنیت کلکولی تیک داشته است.

کثرت پیدایش مجسمه های الهه مادر از حفریات وادی سند تا نیل میرساند که شکل دیانت و فکر انسان آندوره در سرتاسر این سرزمین مشابه و نزدیک یک دیگر بوده است. چون در افغانستان از سرزمین باختر و قندهار و سیستان عموماً این گونه مجسمه ها و آثار مشابه کشف شده، بنا برآن توان گفت که انتقال و مبادله افکار و دیانت و عواید مدنی بین کشورها و مردم قبل التاریخ از وادی اندوس تا نیل از همان عصور باستانی جریان داشته و مردم افغانستان بآن تمدن قدیم و بسیار مهم پیوستگی تامی را دارا بوده اند.

قرار کاوشهای نوینی که در وادی سند میانه، در سمت علیای هرپه و موهن جو دیرو بتازگی صورت گرفته، رشته های مشترک این فرهنگ از بین رفته، برکناره های میانه دریای سنده نیز پدید آمده، که نشانه اتصال با آثار مکشوفه قبل از تاریخ افغانستان بوده است.

چون در سنه ۱۳۶۱ ش کتابی بسیار معتتم و سودمند مصور بنام "افغانستان ماقبل آریاییها" بقلم دانشمند گرانمایه نورالله تالقانی برین موضوعها در کابل چاپ و نشر شده است، ما توجه کاوشگران تفصیل را به این کتاب مفید جلب میکنیم و در اینجا به اشاره مختصر بکلیات مطلب اشاره رفته است.

۲- دوره آریایی:

طوریکه در بالا گفته شد افغانستان از اعصار قبل التاریخی مسکون بشر بوده و مردمی که در آن ازمنه در آن سرزمین ساکن بوده اند، دارای مدنیت و افکار و عقاید و کلتور خاص بوده و با مردم وادی سند و ایران و ماوراء النهر مشترکاتی در زندگانی و کلتور و تمدن داشتند.

بعد ازین دوره پیش از تاریخ - که شاید وقتی در باره زبان و کلتور و فرهنگ آن معلومات مفصلی بدست انسان برسد - و امروز درین باره تهی هستیم، دوره بسیار روشن مهاجرت آریائیان آغاز میشود که باز افغانستان مرکز مهم این حرکات فرهنگی و انتقال اقوام بوده و آثار کهن سال ادبی در آن باره داریم که علی العموم همه اقوام هند و اروپایی در آن مشترکند ولی بطور خصوصی بیک شاخه مخصوص این مردم تعلق بارزی دارد، که مردم افغانستان یا آریانای قدیم اند و این سرزمین بحیث قرارگاه و مهد آریاها موقعیت مهمی در تاریخ بخود میگیرد.

۳- آریانه ویجو:

مردم آریا در حدود چهار هزار سال قبل المیلاد در سرزمینی بنام آریانه ویجو Aryana -Vaego میزیستند -^۲ و این تسمیه بمعنی سرزمین نجباء و پاکزادان و مردم اصیل است^۲ که درینجا به تعیین موقعیت آن با تناقض افکار دانشمندان شرق و غرب کاری نداریم، ولی همین قدر میگوییم، که آره و آرین که ذکر آن در ریگویدا هم آمده^۴ و بقول داکتر جیگر Geiger محقق آلمانی اشتقاق آن از (آر) است که در سنسکریت هم بمعنی اصل و نژاد و بنیاد بوده و کلمه (آریا) مفهوم اصیل و نجیب و پارسا را داشت^۵ عین همین کلمه در ادب قدیم پشتو و محاوره کنونی، بهمین معانی موجود و مستعمل است و همچنین کلمه ویجو یا ویجه در محاوره کنونی پشتوی قندهار بهمان معنی قدیم آریایی خود بمفهوم سرزمین و جایگاه و آرام گاه باقیمانده است.

ناگفته نماند که اصطلاح آریانه ویجو، در بین مهاجران آریایی هند نیز بوده، ولی بجای آن سرزمین قدیم و پرورشگاه باستانی آریا آریاورشه Arya- Varsha یا آریا ورته میگفتند، که در قرن دوم یا سوم قبل المسیح این نام در منو سمهیتا minu- samhita ذکر گردیده است^۶ که همین کلمه بشکل ورشو varshu تاکنون در زبان پشتو موجود است.

۴- مهاجرت و خطوط انتقال آریاها:

مردم نژاد سفید آریا که در آریانه ویجو یا آریانه ورشه میزیستند، بقرار توضیح اوستا بسبب برودت هوا و قلت مواد خوردنی بسواحل چپ دریای اکسوس (آمو) در باختر یا بخدی قدیم تا دامنهای هندوکش پراکنده شده اند، که قسمت قدیم سرود های ویدی و اوستایی یادگارهای زندگانی باستانی آنها را در سرزمین افغانستان نشان میدهد. و بقول دوکتور پی، گایلس P. Gillesp استاد فیلولوژی مقایسوی پوهنتون کیمبرج، این مردم برخی از حیوانات را اهلی ساختند و بعضی از گیاهها رانیز می شناختند و در حدود (۲۵۰۰ ق م) در سرزمین بخدی شمال افغانستان با برخی از صنایع دستی زندگی میکردند^۷ این مردم آریایی اصیل نژاد با اثر تزئید نفوس و عامل دیگر طبیعی از آرامگاه و مهد مرکزی خود (بخدی و وادی های شمالی افغانستان) بشرق و غرب مهاجرت نموده و از راههای شرق کهسار سپین غرب به وادی های اندوس و پنجاب رفته اند - و همچنین از راههای خراسان و هرات به ایران و حتی آسیای صغیر رسیده اند، که بعد از زندگانی در خانه مشترک بخدی، زبان و ادیان و افکار و داستانهای حماسی و فولکلور و فرهنگ خود را به شرق و غرب با خود برده اند، که این مشخصات مشترک ایشان تشابه کلی بایک دیگر دارد، چنانچه زبان و مضامین و ارباب انواع هر دو کتاب قدیم آریایی یعنی اوستا و ویدا نزدیکی تامی باهم دارند، و نیز از روی کتیبه مکشوفه هیتانیان که از محل پایتخت ایشان (پ ت ریوم) مربوط سال (۱۴۰۰ ق م) از بیغازکوی Baghaz-Koi آسیای کوچک پیدا شده ثابت گردید، که در آنجا نیز مردمی بنام میتانی Mitani از نژاد آریا سکونت داشتند، که نامهای شهزادگان و ارباب انواع اساطیر ایشان با آریائیهای ویدی و اوستایی مشترک

است.

و ازین نتیجه میگیریم، که در حدود (۱۵۰۰ ق م) هم آریاییان (از هند تا آسیای صغیر) مدنیت و فرهنگ و دیانت مشترکی داشته اند.^۸

۵- آریایی های بخدی یا مرکزی:

بعد از هجرت آریایان از مرکز بخدی، جمعی از آن قبایل در خود بخدی و باختر و دامنه های هندوکش باقیمانده اند، که خود را بنام سرزمین خویش بخدی (بخت = پکته = پشگت = پشتون) نامیده اند و همین مردم اند که درجنگ ده قبیله آریایی برکنار دریای پاروشنی Parushni (راوی) شرکت کرده و بنام پکته paktha ذکر شده اند^۹ و همچنین در قدیم ترین متون آریایی یعنی ویدا مکرراً نام پکته و شاهان و شهزادگان و رجال ایشان آمده^{۱۰} که در حدود (۱۴۰۰ ق م) اوضاع زندگانی و فرهنگی و انتقالی این قبایل را تاکنار راوی ثابت میگرداند و از آنجمله نامهای قدیم بسی از رجال و قبایل تاکنون در بین قبایل ایشان موجود است، مانند توروایانا Turvayana نام.

پادشاه پکته^{۱۱} که در پشتوی کنونی هم معنی این نام توره و هونی یعنی شمشیر زن است. همچنین نامهای قبایل داسه Dasas و بریسایا Brisaya و پانی Pani و پاراواتا Paravataa که بر کناره های سراسوتی Sarasuoti یا هراوتی یعنی دریای دهرات و ارغنداب زندگی میکردند، و بقول محقق هیلبرانت Hillebrandt از مردم اراکوزی (قندهار کنونی) بودند^{۱۲} تاکنون بنامهای داسوویانی و پروت Parvat و بریخگ Bareech در بین قبایل زابلی و ژوبی پشتونها موجودند.^{۱۳}

بشهادت متن سرود ویدی و ادبیات بعدی تا (مهابهارته) می بینیم که قبایل آریایی از حوزه اکسوس و از شمال هندوکش بجنوب آن منتشر شده و از آنجا در امتداد مسیر رودخانه های کابل (کوبها) کرم (کورمو) گومل (گوماتی) سوات (سواستو) به کناره های سند (سندهو) رسیده و از آنجا به سرزمین پنجاب یا (سپنه سندهو) یا (هپته هندو) یعنی (هفت دریا) واصل گردیده، سپس بطرف قلب هند پراکنده شده و اقوام محلی را بطرف جنوب شبه جزیره رانده اند.

دانشمندان هندی که متون قدیم سنسکریت را از نظر گذرانیده اند خود بهتر میدانند، مسکن قدیم (اندرا) یا خانه شمالی یا مهد قبایل (بهارته) کجا بود؟

در روشنی تحقیقات برخی از دانشمندان اروپایی صریحتر میتوان گفت که مهد قبایل بهارته آریایی بلخ بوده و از آنجا بشرق و غرب انتقال کرده اند.

نام این پرورشگاه و مهد باستانی آریایی در ادب ویدی بلهیکا Balhika بود - که در اتهرواویدا Athara- Veda آمده و در مهارته بهلیکه Bahlika بوده و پانی نی دانشمند دستور شناس سنسکریت در حدود قرن چهارم میلادی قبایل بهلیکه را بلخیان نامیده است^{۱۴} و در خود اوستا از جمله شانزده کشور آریایی، چهارم آن بخدی Bakhdi بود^{۱۵} که صفت بخدیم سربرام (بلخ زیبا) را داشت و بقرار تحقیق اوستا شناسان حروف عنصری این نام (ب-خ-د-ی) بوده که در ادب پهلوی بخل و بخلی است که منشأ نام باختر

شمرده میشود^{۱۶} و بقول جیکسن Jackson در نسخه پهلوی اوستا (تحریر قرن هشتم میلادی) که از سمرقند کشف شده - این نام (بخل بامیک) بود که در ادب دری بلخ بامی است.^{۱۷} و عین همین عقیده را دانشمند اروپایی واله دوپوسن Valle de Poussin نیز تأیید کرده است و طوریکه پیشتر گفتم، نام پکھت ویدی و پکتویس هیرودت از همین ریشه بخدی و بختی اوستایی است که بمرور زمان بخت و پشگت و پستون گردیده و اکنون يك ملت بزرگی را در وسط آسیا تشکیل داده است.

ازنها بهارته بصورت غیر مستقیم مطالب دیگری هم بدست می آید، که ارتباط و انتساب عده یی از قبایل آریایی مهاجر هندی را به بلخ و باختریان ظاهر میسازد- من باب مثال گفته شده است که بهاد را جدۀ اسطوره یی قبیله (مادرا) زن کسی بوده بنام (ویوشیت اسوه) Vyushit aceua که شباهت نام بنام ویشث اسپه یکی از پادشاهان داستانی بلخ میرساند و اگر عین پادشاه بلخ نباشد بیکى از رجال تاریخی بلخی و باختری تعلق میگیرد و کلمه (اسوه) یا صورت پشتوی آن اسپه بصورت پسوند در نام گذاری رجال بلخ بسیار مروج بود.

پانی نی Panini یکی از دانشمندان بزرگ قرن چهارم (ق،م) که در ملتقای در یای کابل و اباسین در مقابل اتک برکنار غربی آن رود خانه میزیست و گرامرویدی را بنام Asht-Adhyaya یعنی هشت لکچر نوشت، وی زبان ویدی را تهذیب و ترتیب گرامری داده و نام آن راسنسکریت Sansakrit یعنی تهذیب و اصلاح شده گذاشت^{۱۸} و این نام نیز در پشتو سنه کریتۀ Sana - krita است که عین همان معنی تهذیب شده را دارد. و چون پانی نی از سرزمین سواحل شرقی اباسین برخاسته، بنا بر آن ذکر وی از قبایل بهیکه Bahika معتبر تر است و استاد دانشمند واله دوپوسن عقیده دارد - که بهیکه یقیناً مردم بلخ اند و در میان عشایر مهاجر آریایی هندی شهرت داشتند و از سرزمین بلخ در مسیر رود خانه های افغانستان گذشته و بالآخر بهند رسیده اند.

علاوه برین ماخذ و متون قدیم سنسگریت پدر موخان یونان هیرودت Herodotus نیز در قرن چهارم قبل المیلاد که معاصر پانینی است ذکری از چند قبیله افغانستان بنام پکتویک Paktuik و گنداری Gandarioi و ستاگودی Sattagudai و دادیکی Dadikai و اپاروتی Aparutoi نموده^{۱۹} که بقرار رأی علمای محقق عبارت اند از پشت و پشتون و گندهاری (گدارا Gadara کتیبه داریوش) و شتک (تته گوش Thatagush هخامنشی) و تاجیک و افریدی که تاکنون از مردم بسیار آبرومند افغانستان شمرده میشوند و از زمان مهاجرت آریایی تاکنون در همان مساکن تاریخی خود بر قرارند. و ذکریک شهر مرکزی این قبایل یعنی پشاور در نوشته های هیکاتویس Hecataeus (حدود ۵۰۰ ق،م) بنام کاسپاپوروس Kaspapyras در گندهارا موجود است و قرائکه آرکیولوژستهای شیکاگوی امریکا بتازگی در کتیبه پارتی و یونانی شاپور اول در نقش رستم فارس (حدود ۲۶۰ م) یافته اند نام پشاور بصورت پیسشگور Pshkhnro یا Paskibonral است^{۲۰} که پسانتر پرشاپوره (سنسکریت) و پو - لو - شا - پو - لو Po-lo-sha-po-lu هیون تسانگ HsuanTsang زائر چینی و پوشاپور و فرشافور و پشاور دوره های اسلامی را از آن ساخته اند و ازین برمی آید که این مردم در سرزمین خود از زمان قدیم تا اوائل عصر مسیحی برقرار بوده و اگر در جمله قبایل قدیم آریایی در جنگ ده قبیله برکنار راوی هم شرکت کرده باشند بقایای ایشان در سرزمین باستانی

خود (افغانستان) مانده اند.

در دسته قبایل پنجگانه که اصطلاحی است سنسکریت بشکل پنکه جانا Panka- Jan قبایلی از قبیل دریوهو Druh یادو Yaduo تور و اشا Tarvasha انو Anuo پورو Pauruo شامل اند و پروفیسر شاندر داس Shandra Dos استاد تاریخ قدیم هند در پوهنتون کلکته معتقد است که باید همه کتله معروف بهارته درین جمله شامل باشد. مهمترین قبائل پنجگانه (پورو) است و اولاد او یعنی پورا و Pouravao باکتله (بهارته) نزدیکی و قرابت داشتند و این قبایل پنجگانه همان راهی که قبایل بهارته در مسیر مهاجرت ها تعقیب کرده اند دنبال نموده اند. یعنی از شمال هندوکش از بلخ و باختران برخاسته و بجنوب آن فرود آمده بر سرزمین پنجاب و خاک پهناور هند پراکنده شده اند.

پروفیسر داس مسکن قبیله پورو را دره علیای اندوس در حواشی گندهارا قرار میدهد و این مطلب حقیقت دارد که ایشان در دوره یی از دوره های مهاجرت آریایی درینجا بودند ولی اگر بر دوره های قدیمترین مهاجران آریایی رسیدگی شود - باید مسکن آنها را هم مانند سایر شعب و عشایر هم نژاد ایشان در کوه های افغانستان جستجو کنیم. اگر مهابهارته و پورانا و داستانهای حماسی ویدی و اوستایی و شاهنامه ها را مطالعه کرده و باساس ادب و فلکلور مقایسوی بهم تطبیق کنیم خواهیم در یافت که کانون زندگی اولیه و قدیم آریاییان مهاجر هندی و ایرانی در شمال هندوکش و حوزه اکسوس بود. تا اینجا هرچه گفتیم تکیه گاه و استناد ما سرود ویدی و منابع سانسکریت هندی و یونانی بود. به تأیید عین همین مطالب متوجه اوستای قدیم بلخ - که خاطره های دور افتاده آن از منابع تازه پهلوی ساسانی بدست رسیده است شده میتوانیم و با اینکه اوستای قدیم در دست نیست از روی متون اوستای ساسانی و سایر کتب پهلوی مطالب مهمی استخراج کرده میتوانیم و جایگاه بلخ و سایر ولایات افغانستان را که اکثر قطعات ۱۶ گانه آریانشین در آن شامل است بصورت بسیار واضحترو روشنتر معائنه میکنیم. اینجا از شرح جزئیات آن صرف نظر میکنیم و علاقه مندان فرگرد اول (وندیداد) یکی از اجزای اوستا و به (یشتها) مراجعه میتوانند. مطالعه اوستا از نظر تاریخ و جغرافیه و اقوام و قبایل آریایی و تشکلات اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی به مراتب از متون ویدی در تاریخ ما مدخلیت دارد و مقایسه متون ویدی و اوستایی و تطبیق محتویات جغرافیایی و تاریخی و حماسی آن باهم دیگر مبادی اساسی و کلی تاریخ ما و کشور ما را با تعلقات آن باکشور های مجاور در شمال و شرق و غرب روشن میسازد.

تشابه شدید زبان اوستا و زبان ویدا بحدی است که این دو زبان را لهجه های يك زبان قدیمتر باید شمرد. این تشابه شدید زبان حکم میکند که پیروان (ویدا) و (اوستا) روزی در يك خانه و يك دیار زیسته باشند. این خانه و این دیار حوزه اکسوس، همان حوزه وسیع آمو دریا است که قدیم ترین قطعات خاک آریا نشین در دو طرفه مسیر آن افتاده و (بلخ گزین) و (بلخ الحسنات) و (بخدیم سریرام) و (بلهیکا) و (باختران) و (بخل بامیک) و (بلخ بامی) جایگاه وسیعی درین حوزه، دارد و تمام اسطوره های باستانی هند و ایران آنجا راجلوه گاه قدیمترین مظاهر زندگانی آریایی می شمارد.

همانطوریکه کشفیات (موهن جودیرو) و تپه های (انو) و (مندیکگ) و تپه های (سیالک) و (جیان) در افغانستان و ماوراء النهر و هند و ایران شواهد زندگانی قبل از آریایی را بمانشان میدهد، ادبیات

سانسکریت و اوستایی جایگاه و حرکت و امواج قبایل سفید پرست آریایی را بما معرفی میکند. افغانستان در میان هند و ایران و آسیای مرکزی سر زمین وسطی است که احفاد آریایی قدیم را هنوز در دل کوه های آن در لابلای دره های هندوکش و وادیهای جنوبی آن بطور مثال مشاهده میتوانیم. این مردمان فرهنگ و مدنیت و لهجه های قدیم خود را دست نخورده حفظ کرده اند و باشندگان هندوکش مرکزی و شرقی و قبایلی های دامنه های سپین غر، نمونه های بارز آنست که علاوه بر پشتو و دری تقریباً^{۲۰} لهجه محلی در دره ها و وادی های سنگلاخ های آن کوهها تا کنون موجود است.

۶_ دوره های تاریخی:

از دوره طلوع تاریخ ببعد که درین گوشه شرق در فلات ایران باهخامنشی ها و در نیم قاره هند با ظهور (بودا) شروع میشود، رفت و آمد و جنبشهای اقوام برنگهای دیگری آغاز میگردد که، یا جذبه لشکر کشی و یا تبلیغات مذهبی دارد. لشکر کشی های سیروس و داریوش و انبساط دامنه فتوحات هخامنشی، رسم الخط آرامی و اصول دفتر داری و روش معماری سامی و ایرانی را در افغانستان و حتی در هند نشر ساخت و زبان فرس قدیم که در فارس زبان دریاری و دفتری بود بازبان پشتو آنقدر روابط نزدیک دارد که حتی در يك کتیبه میخی بغستان (بیستون) فارس که بحکم داریوش (۵۲۲-۴۸۶ ق م) آنرا نوشته اند (ستون ۴ بند ۱۳) در ضمن حماسه اخلاقی سه مصراع لطیف شعری stanza آمده^{۲۱} که بعد از تحلیل کلمات و اوزان و طرز ترکیب الفاظ آن ثابت میگردد که این سه مصراع با پشتو مطابقت دارد و این سند هم سلسله انتقال مردم و افکار را از سرزمین افغانستان بطرف غرب و فارس واضح میسازد و گفته میتوانیم که این موج و انتقال قبایل و افکار و فرهنگ آریایی اگر بطرف شرق و سرزمین هند صورت گرفته بطرف غرب و کشور فارس هم موجهایی داشته است که بعد از دوره هخامنشی لشکر کشی ها و فتوحات اسکندر در حدود (۳۲۷ ق م) ارتباط دایمی را میان شرق و غرب بوجود آورد و چندین اسکندریه در افغانستان بنا شد و یونانیان نیز به تعداد معتدبه درین شهر ها مسکون شدند و لشکر کشی اسکندر راه را بماورای اباسین بروی یونانیان باز کرد. و در ذیل سپاه او عده زیادی از باشندگان افغانستان امروز از اهالی باختران و پاروپامیزاد و کاپیسا و لمپاکا و گندهارا و دره های هندوکش به هند رفتند. مقابله سلوکوس نیکا تور Seluas Nicator سلسله دودمان یونانی شامی و چندرا گوپتا موریاسر سلسله اولین دودمان سلطنتی تاریخی هند در کرانه های رود سند عنصر یونانی و هندی را با هم در تماس آورده و غلبه مویاها زمینه را طوری فراهم کرد که دو نسل بعد آشوکا Asoka بامبلغان بودایی خود، راه آیین و فرهنگ بودایی و مدنیت هندی را تاحوزه ارغنداب باز کردند.

در دوره پادشاهان یونانی باختر میان افغانستان و هند تماس مداومتر پیدا شد. درین زمان بسیار یونانیها و افغانها به هند میرفتند و بسیار هندی ها به اینطرف اباسین مسافرت میکردند.

با آمدن اسکندر در شرق اوضاع سیاسی دگرگون شد، ولی راه تماسهای بشری و فکری از کرانه های بحرالروم تا قلب هندوستان باز شد. تماس افکار دوره هخامنشی و یونانی در افغانستان مدنیت نوین

(ایران+یونانی) و تماس فلسفه بودایی و افکار یونانی در افغانستان مدنیت تازه (یونانو+هندی) را خلق کرد و قیادت (کوشانیها) که اصلاً کتله بادیه نشین آریایی در آسیای مرکزی بودند، تحت نظریه قدرت با غماض، مبادی مدنیت‌های مذهبی را که وصف نمودیم در زمینه‌های فکری-هنری-ادبی-عمرانی بهم خلط نموده و اساسات يك تمدن بزرگی را در افغانستان گذاشته که دامنه آن تا قرن ۷ درست تا ظهور و نشر دین اسلام دوام میکند. از قرن ۶ ق،م تا قرن ۷ مسیحی ۱۳ قرنه تاریخ افغانستان يك دوره عظیمی است که باستانشناسی را با تمام شعبه‌های آن از ۶۰ سال باینطرف در کشور ما سخت بخود مشغول ساخته و در هر مرحله از مراحل حفريات، جرقه نوی میدرخشد که مطالعه آن برای خود افغانستان و برای خاک‌های مجاور آن مخصوصاً برای هند و ایران فوق العاده و دلچسپ و مفید است.

در افغانستان از عصر هخامنشی به بعد راه‌های کاروان روی موجود بود که از طریق خشکه خاک‌های غرب آسیا را به هندوستان وصل میکرد. از آن روی در نقشه افغانستان يك حلقه راه‌هایی داریم که در شمال و جنوب بطور مثال هرات را بکابل وصل میکند. این دو راه شمالی و جنوبی آنکه از بلخ و بغلان میگذشت و آنکه از قندهار و غزنی عبور میکرد هر دو بسیار مهم بود و هر دو راه کاروان رو در مراودات بشری و رفت و آمد کاروان‌ها و انتقال فرهنگ و مدنیت و بسط تجارت و بازرگانی بین افغانستان و همسایه‌گانش و بین شرق و غرب آسیا سهم مهمی داشته است و از زمانه‌های باستان تا امروز بیشتر شهرهای بزرگ و معابد معروف ما در کرانه‌های همین دو راه قرار داشت و قرار دارد. در همین دوره هاست که افغانستان بحدت چهار راهی آسیا محل التقای مدنیت‌های مختلف گردیده و اقوام مختلف بیشتر در تماس آمده و زبان و معتقدات و مبادی تمدن و فرهنگ آنها بهم مخلوط و حل و مزج شده است.

بالا تر بصورت اجمال از امتزاج مآثر فکری و فرهنگی هخامنشی و با خترانی و یونانی و هندی در افغانستان در مدت پنج قرن قبل از عهد مسیح یاد کردیم. در سبک معماری و روش هیكل تراشی و اصول شهر سازی و مظاهر ادبی و مذهبی این دوره دور افتاده، مثال‌های برجسته میتوان یافت که جلوه‌های مختلف این تمدن چندین پهلوی را در کشور ما نمایان میکند. یکی از آن مثالها متن فرمان سنگی آشوکا است که تازه در سالهای اخیر در مجاورت خرابه‌های شهر کهنه قندهار کنار راه کاروان رو قدیمی پیدا شده است که آنرا بصفت (راه جنوبی) یاد کردیم. این کتیبه به دو زبان و به دو رسم الخط نوشته شده. رسم الخط و زبان آریایی، رسم الخط و زبان یونانیان بقایای بسط تمدن یونانی است. متن فرمان شامل اخلاقیات بودایی‌ها است که بنام آشوکا پادشاه بزرگ موریا مسجل شده است. بدین طریق می بینیم که در یکی از شهرهای قدیم افغانستان که حتماً وجودش پیش از ظهور اسکندر و آشوکا به قرن‌های ۵ و ۶ ق،م) بدوره هخامنشی میرسد و اسکندر در آن جا یونانی‌ها را مسکن داد و آشوکا آیین بودایی را وارد کرد و مظهري از مظاهر تمدن چندین پهلوی را در لوحه سنگی مشاهده میکنیم.

در حالیکه جریان فکری و مدنی این سه سرچشمه بهم مخلوط شده میرفت يك قوت آمیزش بزرگ و نیرومندی از ناحیه بادیه نشینان آسیای مرکزی به صفت (قدرت کوشانی) در افغانستان ظهور میکند، که بانیروی دینامیزم خود نه فقط از نظر سیاست و جهاننداری بلکه از نظر فرهنگ و کلتور بمفهوم عام، افق جدید و وسیع با نظم و انسجام بمیان می آرد. اینها اول در شمال و بعد در جنوب در حصه افغانستان از

حوالی شروع عهد مسیح به بعد تاسه قرن جای یونانیان باختری را میگیرند و قدرت سیاسی و فرهنگ خود را تا قلب هندوستان میرسانند.

این نیروی دینامیزم باروح تازه و آمادۀ قبول هرگونه فکر و تمدن، همه چیزهایی را که در افغانستان در اثر آمیزش مدنیت ها در (پنج) قرن ق،م جمع شده بود بدون تعصب وسختگیری با آزادی و مدارا پذیرفته و دوره مساعدی بمیان آورد که در طی آن همه چیز رو بانکشاف گذاشت و از حوزه آمو دریا تا حوزه گنگا و از بلخ تا (ماتورا) دینا میزم کوشانی راه و روش يك تمدن جدیدی را گسترانید که مظاهر آن در عالم ادب و هنر و معماری و هیكل تراشی و غیره در تمام آسیای میانه نمایانست.

از نظر جنبش اقوام می بینیم که مردمانی به ظاهر خشن و بادیه نشین از آسیای مرکزی برمیخیزند و از افغانستان به هندوستان هم میرسند. ایشانرا باهمان لباسهای خود شان بصورت افراد عادی وبصورت شهزاده و شاه و امپراطور در سنگ تراشی های بغلان و بگرام و هده و تاکزیلا و مات و ماتورا مشاهده میکنیم و اینك حفريات سرخ کوتل که در شمال هندوکش در بغلان فعلی از طرف هیأت حفريات فرانسوی صورت گرفت باب جدیدی را کشوده است که بسیاری از نظریه های گذشته را در اصل تاریخ و در تاریخ هنر و فرهنگ اصلاح و تعدیل میکند.

در عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیح رفت و آمد و تعلقات بشری بین شرق و غرب توسعه زیاد یافت. راه ابریشم باشاخۀ جنوبی آن که از بلخ و تاکزیلا بطرف هند میگذشت کناره های بحرالروم را با چین وصل کرد. امنیت در امتداد این شاهراه آسیایی مستقر شد. از پیکن تا اسکندریه و از تیر Tyr تا (ماتورا) راه مراودات بروی بازرگانان و مبلغان و هنرمندان باز شد، مسکوکات کوشانی ها و فور طلا و نقره و اشکال روی مسکوکات و فور ارباب انواع و آزادی ادیان و تنوع رسم الخط ها و زبانها را نشان میدهد، و اینك کشف آثار طلا تپه در باختر فصل نوینی را در تاریخ هنر کشوده است.

تحقیقات باستانشناسی در (سرخ کوتل) آنطوری که موسیو شلوم بروژه مدیر هیأت حفريات فرانسوی در افغانستان نتایج آن را تحلیل و تجزیه کرده و در کنگره مستشرقان در مسکو و در مجله سیریا Syria نشر کرده و گفته است بر نظريات دانشمندان مربوط به مبدأ تطور هنر مدرسه معروف (گریکوبودیک) -Greeko-Budhic تعدیل وارد میکند.

بیش از نیم قرن است که همه جا و مخصوصاً در افغانستان و هند تعریف مدرسه هنری گریکو بودیک راشنیده ایم که از امتزاج افکار بودایی هندی وقواعد هیكل تراشی یونانی درساحه این جریان فکری دینی در افغانستان مقارن آغاز عهد مسیح بمیان آمد. با کشفیات جدید سرخ کوتل چنین می بینیم که این مدرسه شاخه دینی یا شاخه بودایی مکتب بزرگ تری بود که موسیوشلوز بروژه آنرا به صفت (مدرسه کوشانی) مسجل ساخته است. وجلوه های غیر بودایی هم داشت که از آن میان یکی جلوه (تمثالی) است که در هند درمات mat و ماتورا mathura از مدتها مظاهر آن نمایان گردیده است. ولی تا حال کس به تعیین اصل ریشه ومبدأ آن موفق نشده بود وحالاً میتوان گفت که این مدرسه شاخه دیگری غیر رومانی از مکتب کوشانی است.

پیشتر گفتیم که کوشانی ها مردمان بادیه نشین بودند، اینها از خود و باخود کدام مدرسه هنری نیاوردند

بلکه با اقرار در باختران همان باخترانی که در طی پنج قرن قبل از عهد مسیح تمدن ایرانی و یونانی را بهم آمیخته بود، از مبادی هنری (ایرانویونانی) مکتب جدیدی بمیان آوردند که تازه هویت آنرا در روشنی هیكل تراشی های معبد سرخ کوتل احساس میکنیم. از همین مبادی (ایران+یونانی) در خود ایران (مکتب اشکانی) بمیان آمده است که شخصیت آنرا هم باین تازگیها دانشمند فرانسوی شلوم برژه تبارز داده است و باز هم اگر در مبدأ آفرینش هنری بالاتر برویم می بینیم که مکاتب کوشانی و اشکانی جلوه های هنریونانی است که در مقابل مکتب مسیحی یا (گریکوروسن) که آنرا مکتب بحرالرومی هم میخوانند بحیث مکتب یونانی غیر بحرالرومی قرار میگیرد.

حالا در روشنی این تعریفات فهمیده میشود که چرا میان هیكل تراشی های مات و ماتورا در هند و هیكل تراشی های بغلان در افغانستان اینقدر شباهت شدید موجود است.

مجسمه بزرگی که بانام کنیشکا از (مات) پیدا شده، هیكل تراشی دیگر و یماکد فیزس بادشاه دیگر کوشانی را نشان میدهد. نظیر این مجسمه ها و صحنه ها در سرخ کوتل بغلان هیكل هایی بدست آمده. این مجسمه ها در هند و در افغانستان با آیین بودایی کدام ارتباطی ندارد بلکه مظاهر آمیخته مدرسه کوشانی با آیین بودایی که هنر گندهاری ممثل اعلاى آنست هم در (ماتورا) و هم در سرخ کوتل جداگانه مکشوف گردیده، پس این نتیجه مسلم میگردد که از حوزه آمو دریا تا حوزه گنگا در پهنای خاکهای امپراطوری کوشانی مکتب هنری کوشانی ها باشاخه های خود یکسان انبساط داشت.

با در نظر گرفتن مراتب فوق مدرسه کوشانی را مدرسه (یونانو باختران) هم میتوان خواند و سرخ کوتل در بغلان قدیم چه در عالم ادب رسم الخط و زبان و چه در عالم معماری و هیكل تراشی مثالهای بارز و برجسته پیش روی ما میگذارد.

قبل برین من باب مثال از آمیزش فرهنگ ایرانی و یونانی و هندی در یکی از شهر های کهن افغانستان روی شاخه جنوبی راه کاروان رو قدیم (قندهار کهنه) یاد کردیم. اینک بحیث مثال دیگر از آمیزش همچنین مدنیتها در شهر کهن دیگر مملکت خود کنار شاخه شمالی راه کاروان رو دیگر یاد آوری مینماییم. پیشتر کتیبه آشوکا را مثال آوردیم و اینک (کنیشکا) را مثال می آوریم، این مثال منحصر به کتیبه کنیشکا هم نیست بلکه مجموعه سنگ نبشته ها آنرا مبین میکند.

اینجا زبان باخترانی که يك شاخه جدید السنه خانواده ایرانی است، با رسم الخط یونانی بنام کنیشکا مسجل گردیده است. کوشانیان زبان باخترانی و رسم الخط یونانی که هر دو قرنهای پیش از ظهور ایشان در خود افغانستان موجود بود بدون تعصب بهم مخلوط کردند و این خود بهترین مثالی است که در عالم هنر شکل مکتب کوشانی را با مواد و عناصر محلی باخترانی ثابت میسازد. و تاجاییکه تحلیل شده از نظر پستوشناسان افغانستان درین کتیبه ها زبانی بکار رفته که آنرا از باختری قدیم یا زبان بسیار نزدیک به پشتو گفته میتوانیم زیرا خود نام قدیم بغلان که درین کتیبه بغولانگ آمده^۲ و شکل بعدی آن بغدنگ یا بغدنج بود مرکب است از یغه اوستا و بگه فرس قدیم و بهگه سانسکریت و باگو روسی - که در پشتوی کنونی قندهار بگ است به معنی عظیم و جلیل و نیرومند و جسیم که در اسمای اماکن افغانستان بگران - بگرامی - بگل (هرات) و بگلا (غزنه) و بگ لگ (دایزنگی) و بگ پای تالقان) و بگی (ترنک) و بغنی و

بغران (زمینداور) نیز بنظر میآید و بغشور شهری بود در بادغیس شمال هرات. اما (انگ) در آخر بسیار اسمای اماکن موجود است مانند سالنگ (قلب هندوکش)، یکاولنگ (دایزنگی)، بشلنگ (هلمند)، الیش انگ (لغمان) اولنگ (قلب سالنگ)، مستنگ (بلوچستان)، زرنک (سیستان)، پوشنگ (غرب هرات)، گیرنگ (مرو) و رانگ (غور) که عربها آنرا به (انج) تبدیل کرده و معربه آنرا فوشنج، بشلنج، مستنج و زرنج و جیرنج نوشته اند.^{۲۳}

این انگ بمعنی آتش و آتشکده مساوی اتهر یا آزوبهلویست که در کلمه دوزانگه (آتشرزشت) اوستا یعنی دوزخ هم باقیمانده^{۲۴} و همین انگ پشتو است که در کلمات انگار (آتش روشن) و انگل (حدت و فروزندگی) و انگازه و انگولا بمناسبت حدت باقیمانده و در ادب پشتو نیز انگ در کلمه بل انگ (آتش مشتمل و فروزان) موجود است و جمعاً بځ دانگ برابطه حرف اضافت پشتو (د) که بعدها بلام تبدیل گردیده بځ لنگ بوده که معنی آن (آتشکده خدا) است.^{۲۵}

بهمین طور کلمات دیگر خوانده شده کتیبه با طرز ترکیب و ضمائر آن با دری و پشتو مطابقت دارد و بنابر آن گفته میتوانیم که زبان کوشانیان شاید شکلی قدیم از پشتو یا دری بوده است.

از نظر تماس اقوام و تماس مدنیتها، افغانستان عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیح جایگاه مهمی درین گوشه شرق دارد. آیین بودایی بدست مبلغان کوشانی به ماورای صحرای گویی در چین انتشار یافت و با انتشار آن اصول و روش مکتب کوشانی هم تا نقاط دور دستی در پهنای شرقی آسیا منبسط شد. با کشوده شدن راههانی بزرگ: چین و هند و ایران و خاکهای سواحل بحرالروم همه با هم در تماس آمدند و مردم و افکار هم به پیمانه زیاد آمیزش یافت.

از آغاز قرن سوم مسیحی به بعد، با ضعف کوشانی، قدرت ساسانی ها همه جا در افغانستان و در حاشیه نیم قاره هند محسوس میشود، تمدن ساسانی با دوام چهار قرن خود مبالغ هنگفت بر مدنیتهای باستانی می افزاید و جلای دیگر به مظاهر هنر و ادب و فرهنگ میدهد. در حالیکه این جلا در تمام زمینه های فکری و هنری و معماری درخشش جالب نظری داشت، باز يك قوه دینامیزم دیگر از شمال از آسیای مرکزی بنام (یفتل) و بصف (یفتلی) یا هفتالی (ابدالی) نمایان شد که مرکز ثقل خود را در بدخشان بر قرار ساخت. این قوت دینامیزم از نظر مقابله های بشری ساسانیان را عقب زد و به صفت (زاولی) یا (زابلی) یا (گوپتاها) در خاک هند مقابل شد و عقب نشست.

باز با این رفت و آمد ها و جنبشها تماسهای نوین بشری در افغانستان و از افغانستان بطرف هند و ایران محسوس میگردد. قبایلی از یفتلی ها بنام (زاولی) در حدود غزنه مستقر میشوند و آمیزشهای نوینی بین ساکنین قدیم و مردمان تازه وارد بمیان می آید. درین میان از ترکان غربی و از کوشانی های خورد و از برهمنها و هندو شاهیان و غیره حرفهایی در تاریخ ما آمده که همه آن دلالت بر آمیزش بی اندازه اقوام است که صبغه مدنی و فرهنگی و ادبی هم با آن متغیر میشود و همین تغیر و تفاوت مطالعه اوضاع را بی نهایت دلچسپ میسازد.

این زاولی های هفتالی (ابدالی) با کلتور افغانی آریایی میزیستند و زبان ایشان هم غالباً خطی از دری و پشتو بوده که آمیزشی از کلمات تورکی هم داشته است. از تجزیه نامهای شاهان این قبیله مانند

تورمانا = (تورمن یعنی شمشیری پشتو) و مهوراکولا (در پشتو میرکول یعنی از خاندان آفتاب) و کتیبه های ایشان که در امروز شمال قندهار و توجی وزیرستان و غزنه بدست آمده واضح است که زبان این مردم نیز مانند زبان کوشانیان مخلوطی از دری و پشتوی قدیم بوده و الفاظ و کلمات و تراکیب آن زیاده تر با پشتو مطابقت دارد. و همین مردم اند که، در حدود (۵۰۰م) از زابلستان برهند غربی و کشمیر حمله ها نموده و در کتیبه و بهندکنار شرقی دریای اندوس مقابل اټک^{۲۶} و نیز در راجه ترنگینی تألیف کلّهتگه (حدود ۱۱۴۸ م) بنام پشتو تورکشه^{۲۷} یعنی (شمشیر زن) یاد شده اند و همین مردم اند که کلتور و فرهنگ افغانی را تا اوایل دوره اسلامی در هند نشر داده و در انتقال افکار و فتوحات کشمیر و هند دستی داشته اند، چنانچه کلّهتگه در تایخ کشمیر به تفصیل از آنها یاد کرده است. و از اواخر عهد این شاهان است که ما آثار منظوم پشتو را هم بدست داریم^{۲۸} این قبایل هفتالت Hephtalite بتاریخ ۴۸۴ م بر فیروز پادشاه ساسانی غلبه کردند و تمام ناحیه هند و ایرانی را بتصرف آوردند، در سال ۵۲۰م زایر چینی سونگ یون sang-yun در ضمن مسافرت خود بماوراءالنهر رسید و در آنجا مشاهده نمود که سلطان هفتالی (ابدالی) در زیر چادر نمدی (غزدی) خویش روی تختی از طلا نشسته و هدایا و احترامات چهل کشور را که در نتیجه لشکرکشی های متعدد باطاعت خود در آورده بود می پذیرد^{۲۹} و ازین سند تاریخی در می یابیم که موجی از فتوحات و انتقال این قبایل آریایی سپید نژاد از کشمیر و وادی پنجاب گرفته تا متصرفات ساسانی در ایران و همچنین تا ماوراءالنهر کشیده شده بود.

طوری که کنگهم محقق انگلیسی گوید: در عصر هیون تسنگ الفبا و زبان افغانستان با باقی کشورها تفاوت داشت زیرا هیون تسنگ که به السنه هندی و تورکی مطلع بود واضحاً میگوید که زبان مردم غزنه و الفباء آن با دیگر کشورها متفاوت است بنا برآن با کمال و شوق یابد گفت که زبان این مردم پشتوی قدیم یا شاید آمیخته با دری باشد. و او پوکن o_po_kien هیون تسنگ در جنوب شرق غزنی همین کلمه افغان کنونی است که هیون تسنگ زبان ایشان را متفاوت از زبان هندی ولی دارای شباهت کوچک با آن میدانند^{۳۰} و مخفی نماند که همین نام افغان قبلاً نیز در اوایل قرن ۶ مسیحی از طرف یکفر فلک شناس هندی Varaha Mihira بصورت اوگانا Avogana در کتاب Brhat Shnhita مذکور گردیده^{۳۱} و همین سند نیز دلالت دارد برینکه در اوایل قرن ۶ مسیحی نیز افغان و افغانستان و کلچر و افکار و تمدن آن نزد علمای هند شهرت داشته و سلسله انتقال افکار از طرفین جاری و ساری بوده است.

در پایان همین دوره و در آغاز دور نوینی که عبارت از ظهور اسلام در حجاز میباشد، مردی از دیار چین که زایری بود بودایی دانا و دانشمند بنام (هیوان تسنگ) در حدود سال ۶۳۰ م در ربع اول قرن هفت مسیحی بافغانستان میرسد و از کشور مابه هند میرود و برمیگردد و به چین مراجعت میکند. امارات محلی، معابد مختلف طریقه های بودایی و شیوایی و هندویی، زبانها، رسم الخطها، خلاصه مظاهر بهم آمیخته باقیات قرنهای گذشته را در قندوز و بلخ و تالقان و بامیان و ایبک و کاپیسا و لمپاکا و گندهارا و گردیز و غزنه می بیند. در معابد اقامت میکند و از شاهان تا مردمان عام باهمه در تماس می آید و مجموعه یی از اندوخته های فکری و مذهبی و هنری را چه از هند و چه از افغانستان جمع میکند و به دیار خود برمیگردد.

آنچه او در نیمه قرن هفتم مسیحی در کشور های ما دیده و نوشته زمینه یی است که در آن چهره افغانستان و هند و چین و آسیای مرکزی را با ارزشهای فرهنگی و هنری آن میتوان دید.

حواله جات کتب و مآخذ فصل اول:

- ۱- موهن جودیرو ومدنیت سند ازسرجان مارشل صفحه ۸.
- ۲- اوستا_وندیداد_فرگردا.
- ۳- تمدن ایرانیان خاوری ص ۶۴-۷۰ ج ۱ ازجیگر آلمانی وکیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ ص ۷۳.
- ۴- ریگویدا ج ۳ ص ۲۰۷ و هند قدیم پانیکار ج ۱ ص ۴.
- ۵- تمدن ایرانیان خاوری ص ۶۵.
- ۶- کیمبرج هستری آف اندیا ص ۵۱ ج ۱ بحواله مانو سمیتافصل ۲ شعر ۲۲.
- ۷- کیمبرج هستری آف اندیا ص ۷۳ ج ۱.
- ۸- کیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ و ویدیک اندیا ص ۲۶.
- ۹- کیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ ص ۸۲.
- ۱۰- ویدا ج ۲ ص ۱۸- سرود ۱۷ حصه ۷- و ج ۲ ص ۱۵- ۲۲،۹۳ حصه ۸ و ج ۲ ص ۲۶۰ سرود ۱ حصه ۸ و ج ۲ ص ۴۶۵ سرود ۶۱ حصه ۱۰، ترجمه Griffith طبع لندن.
- ۱۱- ویدا ج ۲ ص ۴۶۵ سرود ۶۱ حصه ۱۰.
- ۱۲- کیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ ص ۸۷.
- ۱۳- حیات افغانی ص ۱۱۸-۱۵۶-۲۴۱-۲۵۸.
- ۱۴- مهابهارته ترجمه اردو واتهروا ویدا وتاریخ ادب پشتو ج ۱ ص ۳۰.
- ۱۵- وندیداد_فرگردا اول.
- ۱۶- فرهنگ اوستا ص ۱۱۰.
- ۱۷- ترجمه اوستا ج ۱ ص ۸ وزر دشت ص ۲۷۱.
- ۱۸- ویدک اندیا ص ۸۰ و برتانیکا ج ۱۹ ص ۹۵۴.
- ۱۹- تاریخ هیرودت کتاب ۳ ص ۱۰۲ و ۹۱ و ۹۳ و ۹۴ و کتاب ۷ ص ۶۶ و کتاب اول ص ۱۲۷ و ۸۵.
- ۲۰- دی پتانز سراولف کیرو ص ۳۳.
- ۲۱- اولد پرشن تالیف کینت Kent طبع نیویارک وکنجکاوی های ادبی طبع طهران ص ۴۰.
- ۲۲- مجله شرق و غرب ایتالوی نومبر ۱۹۵۷. دراصل کتبه بغ لنگ است.
- ۲۳- احسن التقاسیم ص ۳۰۶/۳۱۲ واصطخری ص ۲۳۹.
- ۲۴- یشتها ۲/۱۷۰.
- ۲۵- پشتو ولویکان غزنه ص ۹ ببعد.
- ۲۶- کابلی ازسرا الکسندر برنس ص ۱۲۱/۱۲۰ طبع لندن ۱۸۴۲ م.
- ۲۷- ترنگ ۵ شلوك ۱۵۲/۱۵۵ و ترنگ ۴ شلوك ۱۷۹ و ترنگ ۷ شلوك ۵۷ و غیره.
- ۲۹- رجوع شود بتاریخ ادبیات پشتو جلد دوم.
- ۳۰- تمدن ایرانی ص ۳۹۷ مقاله استاد فوشه فرانسوی Foucher.
- ۳۱- جغرافیای قدیم هند ص ۴۱-۴۲-۴۹.
- ۳۲- راهیای باختر و هند تا تکسیلا طبع پارس ۱۹۴۷ ص ۲۳۵-۲۵۲ نوت ۱۷.

فصل دوم



موقعیت افغانستان (خراسان) در انتقال افکار و فرهنگ در قرون وسطی

۱- افغانستان در قرن هفتم مقارن ظهور اسلام:

سرزمین افغانستان که در نقطه تقاطع مدنیت های شرقی و غربی آسیا افتاده، همواره محل تخلیق و حل و فرج افکار و ادیان و فرهنگها بوده و حکومت های داخلی در آن نشوونما یافته است.

در اوایل قرن هفتم میلادی که دین اسلام در مکه ظهور میکرد (۶۱۰م) مملکت افغانستان در تحت نفوذ دو سیاست و دو دین شرقی و غربی افتاده بود. سمت غربی کشور که عبارت از سجستان و هرات و توابع آن باشد در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی ساسانیان پارس بود، که دیانت زردشتی داشتند و زبان ایشان هم پهلوی بود.

اما سمت مشرقی و مرکزی مانند وادی دریای کابل بنام گندهارا و کابلستان تا حواشی هندوکش و زابلستان تا کرانه های هلمند دیانت بودایی و برهمنی و آفتاب پرستی داشت و پادشاهان داخلی مانند کابلشاهان و رتبیلان و غیره در وادیها و دره های این حصه مملکت تا کرانه های اباسین (اندوس) حکم میراندند.

در سال (۶۳۰م) هنگامیکه زایر چینی هیون تسنگ Hsuan-Tsang و بعد از او در حدود ۷۶۰م و وکونگ Woukong بسرزمین های شرقی کشور ما آمدند، ولایت گندهارا و لمپاکا (لغمان) و نگرهار را (نگرهار) را در تحت اقتدار کابلشاه یافتند، که کشتریان آریایی بودند، و مرکز سلطنت شان کاپیسا (بگرام) کنونی شمال کابل) بود. و علاوه بران در دره های کوهسار افغانستان برخی از شهزادگان محلی نیز در طول قرن هفتم اقتدار داشتند که بقایای کوشانو یفتلی و دیگر حکمرانان محلی شمرده می شدند، مثلاً ماهوی مرو، را ذویه سرخس، شیربامیان، شاریا برازبنده غرجهستان (بین سرپل و بادغیس) فیروز سجستان، گوزگان خودای (سرپل و میمنه) و رازان پوشنج هرات، نیزک خان بادغیس، بیغوطخارستان (قطغن کنونی) جهان پهلوان سور و غور، لویک د (لویک گردیزوغزنه) داوران شاه زمین داور، کشمیران شاه کشمیر، قفص شاه یا کوچان شاه (بلوچستان کنونی).^۱

بدینطور در طول قرن هفتم میلادی، شاهان و ملوک مقامی در داخل افغانستان استقلال داشته و پایتخت آنها بعد از سقوط گردیز و غزنه بدست عساکر اسلامی، به اوهند (ویهند یا هنها کنونی کناراتک)، انتقال کرد و در عصر این شاهان فرهنگ و مدنیت مخلوطی از عناصر یونانی + هندی + یفتلی (ابدالی افغانی) تشکیل شده بود، که زبانهای باختری و پشتو و دری و پراکریتهای سنسکریت و پهلوی و دیانتهای زردشتی (در مغرب) و بودایی و برهمنی و شیوایی (در شرق) موجود بودند و ما اشعار حماسی پشتو را از همین عصر از خاندان سوریان غور و لویکان غزنه (لویک) بدست داریم^۲ و سراغهای دری قدیم نیز اندرین عصر بدست میآید.

این فرهنگ مخلوط و مشترکی که در افغانستان بوجود آمده بود و نتیجه انتقال مردم و افکار قرون قبل شمرده میشود تا حدود (۶۵۰م) با اختلاط یک عنصر جدید، رنگ بکلی نو و تازه بی بخود گرفت. زیرا لشکر جهانگیر اسلام امپراطوری کهن سال ساسانیان پارس را از پای درآورد و یزدگرد آخرین شاه این

سلسله در مرو بدست آسیابانی کشته گردید (۶۵۱م) و احنف بن قیس قوماندان عرب، ماهوی سوری حکمدار افغانی را که بقول فردوسی سلطنت وی از مرو تا بلخ و هرات و بخارا وسعت داشت، به ماورای آمو عقب نشاند و تا اواخر عمرش در چهار فرسنگی مروالروء بريك حصه خراسان از طرف خلافت اسلامی حکمداری میکرد^۲ در حالیکه از جبهه جنوب نیز عبدالله بن بدیل خزاعی و عبدالله بن عامر جنرالان عرب تاسستان و وادی ارغنداب پیش آمده بودند^۴.

در همین اوقات است که افغانستان مخصوصاً در جبهه جنوب، گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و حتی زبان عربی گشته است، که تمام این عناصر مهمه فرهنگی باصبغه کلتوری خاصی که درین سر زمین بوجود آمده بود مخلوط میگردد و تا دو قرن دیگر هم همین صبغه تهذیبی و ثقافتی باستانی باکلتور نوین اسلامی در افغانستان تا کرانه های اندوس توأم پیش میرود و این مطلب از يك سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توجی (وزیرستان) بدست آمده و تاریخ آن جمادی الاولی (۲۴۳ هگ مطابق ۸۷۵م) است بخوبی ثابت می آید. این کتیبه تاریخی که اکنون در موزه پشاور موجود است بما واضح میدارد که تا این اوقات نیز رسم الخط و حساب سال و ماه بازبان سنسکریت در افغانستان موجود بود. علاوه برین کتیبه نمبر ۴۱ موزیم پشاور که خطوط کوفی و منگولی را داراست^۵ همین مفکوره را ثابت میسازد که افغانستان محل تلاقی و گذرگاه فرهنگهای مختلفی بوده، زیرا این سنگ نبشته هم از وزیرستان بدست آمده است.

۲_ صورت انتقال افکار از راه افغانستان:

مدنیت و فرهنگ اسلامی بعد از همین دوره از راه افغانستان بدو طرف شمال و شرق انتقال کرد، عساکر فاتح مسلمین که از راه پارس به خراسان و سیستان آمده بودند، شمالاً از راههای مرو و جوزجانان و بلخ و تخارستان به ماورای جیحون گذشتند و دین و فرهنگ و زبان عرب را با خود بسرزمین وسیع پاردریا (ماوراء النهر) و بخارا و سغد و حتی کاشغر و چین بردند و در جبهه جنوب از راههای دره های جبل سپین غر و خیبر و گومل و بولان از سرزمین سیستان و زابل گذشته و بحواشی نیم قاره هند و بلاد سند داخل شدند.

این فتح عظیم که درطول سه و چهار قرن نخستین اسلام صورت گرفت، فرهنگ و صنعت و فکر و عقاید اسلامی و زبان و ادب عربی و فارس را بچند صورت انتقال میداد، که ما هر یکی را درین رساله شرح خواهیم کرد:

۱_ از راه فتوحات جنگی و لشکرکشی های که از طرف عساکر عربی و ملل دیگر مسلمان شده، بعمل می آمد و در سرزمین هایی مفتوحه حکومت های عربی یا ملل دیگر اسلامی را بوجود میآوردند.

۲_ از راه تبلیغات دینی و وجدانی و عقیدوی که مخصوصاً بوسیله علمای اسلامی که حامل قرآن و سنن نبوی و روایات اسلاف اسلامی بودند بعمل میآمد و با هر لشکر اسلامی چندین نفر دانشمندان قرآن و حدیث و سنن پیغمبری بغرض تبلیغ فرستاده می شدند، چنانچه در سنه ۴۴ هـ ۶۶۴م یکی از فضلاء صحابه

ابو رفاعه عدوی تمیم بن اسد که بدین مقصد با عساکر عربی بکابل آمده بود، همدین شهر شهید شد^۵ و قبروی تاکنون درکابل مشهور است. همچنان در حدود سال ۳۰هـ-۶۵۰ م یکی از اصحاب برگزیده حضرت محمد(ص) که عبدالرحمن بن سمره نامداشت باحسن بصری و دیگر فقهای اسلامی از مقام خلافت به سیستان فرستاده شدند، که عبدالرحمن بمدد این دانشمندان اسلامی دین اسلام را در زرنج و سیستان نشر کرد^۶ پس چنین به نظر میآید که در اوایل دوره اسلامی افغانستان جنوبی، محل سیر و انتقال فرهنگ اسلامی بجنوب هند بود، چنانچه بزرگ بن شهریار ناخدای این عصر در حدود (۳۰۰ هـ-۹۱۲ م) مینویسد: چون مردم سراندیب و جزایر جنوبی هند از بعث پیغمبر اسلام اطلاع یافتند، مردی دانشمند را به عربستان فرستادند. چون این مرد بسرزمین عرب رسید حضرت محمد(ص) وفات یافته و عصرخلافت حضرت عمر(رض) بود. وی بعد از مطالعه اوضاع مسلمانان (از راه پارس) بمکران (افغانستان جنوبی) رسیده و از جهان رفت، ولی یکنفر خدمتگار هندی او با سلامت به لنکا رسید و احوال خلفاء و طرز زندگانی درویشی و تواضع و اخلاق ایشان را بازگفت که جامه های پینه شده را می پوشند و در مساجد می نشینند. چون مردم ازین وضع رجال اسلامی آگهی یافتند با مسلمانان میل دل و محبت تامی را می پروردند^۷.

یک گروه دیگر درویشان و مردم وارسته صوفی مشرب نیز با جهانگیران اسلامی همراه بودند، که این مردم صاحبدل، بجای شمشیر تیز و فتوحات مادی، بروح مردم استیلا میکردند و بجای ماده و ظاهر انسان، قلب و وجدان جامعه های مفتوحه را تسخیر مینمودند. این طایفه علیه صوفیان صافی مشرب اسلامی بودند که علاوه بر علم ظاهر و دانش نصوص قرآنی و سنن نبوی، از راه اشراق و فلسفه روحی خاصی که "تصوف" باشد در تبلیغ اسلام و تشکیل فرهنگ اسلامی در دیار ماوراءالنهر و هند کارهای عظیم انجام دادند.

۳_ در انتقال افکار و تشکیل ثقافت جدید اسلامی، ادب و ادباء و شعرای عرب و ملل مفتوحه نیز سهمی داشتند و شما درین رساله خواهید دید، که افغانستان ما گذرگاه و پیدایشگاه هر سه طایفه مذکوره بوده و فاتحان و عالمان و صوفیان و ادیبان ازین معبر جریان تهنیدی بدیار ماوراءالنهر و نیم قاره هند، مبادی فرهنگی بسیار روشن و مجللی را برده اند.

۴_ انتقال افکار و کلتور و مصنوعات از راه تجارت، که ما در آینده درین باره به تفصیل سخن خواهیم گفت که چگونه روابط تجارتی و فرهنگی بین شرق و غرب آسیا از راه افغانستان برقرار بود.

۳- جریان فتوحات اسلامی از راه افغانستان:

در اواخر عهد فاروقی (۲۳هـ-۶۴۳م) لشکر عرب به قیادت عبدالله بن عامر، بعد از فتح کرمان برسیستان حمله کرد، مرزبان سیستان در شهر زرنج (زرنج) پایتخت خود تحصن جست، ولی لشکر عرب تا وادی ارغنداب (الرُخج) پیش رفته، و راتبیل پادشاه آنجا را در جنگی بکشت^۸ بعد از آن در سنه (۲۵هـ-۶۴۵م) عبدالله کابل را نیز بعد از جنگ شدید بدست آورد^۹ ولی مردم افغانستان بآسانی سلطه فاتحان عربی را قبول نکردند و مقاومت های ایشان تا مدت دو قرن دوام داشت، چنانچه درسال (۲۴هـ) که هیون

تسنگ زایر چینی از هند براه اترك و بنو واپوکی (افغان) بتاريخ ۲۵ جون ۶۴۳ م بغزنی آمد، کابلشاه با او تا زابلستان رفت و بعد از ان واپس بسرحدات شاهي خویش برگشت^{۱۱} و ازین واضح برمی آید، که در بحبوحه فتوحات اسلامی، باز هم حکمداران افغانستان در همین سرزمین اقتداری داشتند. حتی بقول لنگورتهگ دیمز مؤرخ انگلیسی در حدود (۲۶۰ هـ - ۸۷۲ م) شاه یاز دودمان لایک (لویک) در غزنه حکم میراند، که با هندوشاهان متحد بود و شاید دیناً نیز هندو باشد.^{۱۲} فتوحات عرب در افغانستان دوام کرد، در سنه (۳۸ هـ - ۶۵۸ م) بقیادت ثاغرین دعور تا قیقان (کلات کنونی بلوچستان) رسید^{۱۳} و در شمال سعید بن عثمان (رض) حکمران خراسان بار اول با عساکر عربی به ماورای آمو گذشت و بعد از ان فاتح معروف عرب قتیبه بن مسلم در حدود (۹۱ هـ - ۷۰۹ م) صفحات شمالی افغانستان را تا ماورای آمو تحت سیطره عرب در آورد و بدینصورت فتوحات عسکری و فرهنگی و زبان عرب، از سرزمین افغانستان به ماورای آمو و بخارا و سغد نشر شد و بقول البلاذری قیس بن هیشم سلمی بار اول بعد از سال (۴۰ هـ - ۶۶۰ م) معبد معروف نوبهار بلخ (معبد بودایی) را ویران کرد و همچنان عبدالرحمن بن سمره در حدود (۴۴ هـ - ۶۶۴ م) وادی هیرمند و ارغنداب را فتح کرده و معبد زور (زون) را که در کوه زور بود برانداخت و بت طلایی بزرگی را که چشمان یاقوتی داشت بشکست^{۱۴} و ازین وقایع ما استنباط میکنیم که چگونه فرهنگ جدید عربی، جای کلتور قدیم را گرفت.

۴- پیشرفت نخستین عرب بطرف هند از راه افغانستان:

اگرچه خاک افغانستان تماماً در تحت سیطره عربی نیامده بود، و شورشهای محلی بر خلاف لشکر عرب ادامه داشت، ولی جنرالان مقدم عرب، از پیشرفت خود بخاک شرقی مملکت بازنه ایستادند و بسال ۴۴ هـ - ۶۶۴ م ابن سمره که از طرف معاویه حکمداری سیستان را داشت، بعد از فرونشاندن شورشهای زابلستان لشکری را بقیادت مهلب بن ابی صفره بفتح هند گماشت. مهلب از کابل بطرف پشاور پیش رفت و کابلشاه را که بقوت هفت ژنده پیل (با هر پیلی چهار هزار سوار) شخصاً دفاع میکرد شکست داد و از دریای سند بگذشت و از راه ملتان به قندابیل (گندهابیل واقع پنج فرسخی قصدار در حدود قلات بلوچستان) رسید و باغنائیم فراوان برگشت^{۱۵} و این نخستین حرکتی بود، که بنای نشر فرهنگ اسلامی را در خاک هند گذاشت.

۵- فتوحات سند از راه جنوب افغانستان و جریان فرهنگی ازین راه:

در اواسط عصر اموی که ثقافت و کلتور جدید عربی با وضع کلتوری قدیم افغانستان در آمیخت و مدنیت خراسانی را شالوده ریخت، بسال (۸۶ هـ - ۷۰۵ م) ولید خلیفه اموی از دمشق، حجاج ثقفی حکمدارا معروف بنی امیه را به مکران و افغانستان جنوبی فرستاد. اگر چه پیش ازین لشکریان عرب از راه بحر و بنا در بحیره عرب برتهانه (بمبئی) و ذبیل (کراچی) حمله ها کرده بودند، ولی نتوانستند در سواحل سند بحیث حکمران مستقر شوند^{۱۶} بنابراین حجاج داماد نوجوان خویش محمد بن قاسم را با شش هزار لشکر از شیراز

از راه قدیم جنوب افغانستان به سند ارسال داشت وی دسته های خاص لشکری را از راه بحرئیز سوق داد، و درسنه ۹۳هـ- ۷۱۲م از راه جنوب افغانستان به سند رسید و در مدت سه سال از سرحدات ملتان تاملوه بدست آورد و حکومتی را بر اساس عدل و انصاف و امن قیام داد و بقول بلاذری هنگامیکه از سند پس میرفت، مردم آنسرزمین در فراق او اشک میریختند و مجسمه اوار بیادش ساختند^{۱۷}.

بای نظور فرهنگ جدید مختلط عربی و سندی در سرزمین سند از راه افغانستان بوجود آمد و حتی راجگان راشترکوئنگ و سولنگی و حکمداران خانواده شلار در تهانه (بمبئی) در ساختن مساجد بامسلمان کمکها نمودند و این مسلمانان با خود دین و زبان و کلچر جدید را بسرزمین هند ارمغان آوردند^{۱۸}.

۶- کارنامه های مردم افغانستان در انتقال کلتوری در عصر عباسیان:

حکومت اموی و فرهنگ و کلتور آن عصر، صبغه خاص عربی داشت و خلفای بنی امیه به حفظ سنن عربی توجه خاصی را مبذول میداشتند، بنا بران خراسانیان و مردم افغانستان مخالف سیطره سیاسی و نظامی عرب بوده و بارها در تحت قیادت رجال آزادیخواه خود قیامها نمودند، که از آنجمله قارن هراتی درسنه ۳۲هـ- ۶۵۲م) در خراسان و نیزک بادغیسی (۹۱هـ- ۷۰۹م) در بلخ و تخارستان و سمنگان و بغلان، و قیامهای خارجیان در سیستان و جنوب افغانستان مدتها دوام داشت، تا که بالاخر عبدالرحمن مشهور به ابو مسلم مروی خراسانی درسنه (۱۲۴هـ- ۷۴۱م) پیشوای دعوتی گردید، که خلافت اسلامی را از دودمان اموی به آل عباس منتقل نماید. بومسلم در سال ۱۳۲هـ- ۷۴۹م بالشکر عظیم خراسانیان بکوفه رفت و در مسجد جامع آتشهر خطبه را بنام عبدالله سفاح عباسی خواند و خلافت بنی عباس را بنیاد نهاد، ولی چون نفوذ و نیروی فوق العاده خراسانیان برای سلطه عربی خطر داشت، خلیفه منصور دوانیقی برادر سفاح، از شخصیت عظیم بومسلم ترسید و او را در سال (۱۳۷هـ- ۷۵۵م) بعمر ۳۵ سالگی بکشت، اما با قتل این مرد بزرگ آزادیخواه کانون استقلال طلبی خاموش نشد و در سال (۴۲ق- ۷۵۹م) فیروز سنباد زردشتی از قریه هردانه غرب هرات با صد هزار لشکر به خونخواهی بومسلم و تحصیل استقلال بر ضد عباسیان قیام کرد و باز درسنه (۱۵۰ق- ۷۶۷م) استادسیس هراتی ازباد غیس، باتفاق حریش سیستانی قیام کرد و یکسال بعد (۱۵۱ق) مردم شهر زرنج و سیستان بقیادت محمد بن شداد و آذرویه بن مرزبان زردشتی برخاستند و درسنه (۱۵۸ق- ۷۴۷م) مرد دیگری مشهور به مقنع که نامش حکیم بن عطا بود، از بادغیس هرات برآمد و جماعتی را بنام سپید جامگان در هرات و بادغیس و مرو فراهم آورد و باز در حدود همین سال یوسف البرم در هرات و میمنه و مرغاب و پوشنج و درسنه ۱۸۳ق- ۷۹۸م امیر حمزه بن عبدالله سیستانی علم قیام برافراشتند^{۱۹} و ازین همه پدید می آید: که مردم خراسان به حفظ آزادی و کلتور و سنن خود متوجه بودند و نمی خواستند تماماً زیر سلطه اجنبی بروند و نتیجه این افکار بود که دربار عباسیان بغداد، مانند امویان دمشق، مظهر روح خالص عربی و سنن و آداب آن قوم نبود، بلکه دران نفوذ کلتور و آداب عجمی یعنی ملل غیرعربی- مخصوصاً خراسانیان- خیلی بارزگشت. زیرا خلافت این خانواده بدست بومسلم خراسانی تأسیس گردیده و بعد ازان نفوذ رجال خراسانی دران فراوان بوده و اکثر بانوان دربار این خلفاء از ملل

عجمی بوده اند، تا که در سنه ۱۵۴ق ۷۷۱م اولین بار حرکت انتقال فکری و علمی از هند بطرف عرب بعمل آمد، بدین معنی که در همین سال يك وفد سندهی بایکنفر عالم ریاضی سنسکریت دان، کتابی را در ریاضی وستاره شناسی که سدهاunte Sidhanta نام داشت به بغداد برد^۲ و بامرخلیفه منصور عباسی آنرا بمدد ریاضی دان دربار، ابراهیم فزاری عبری ترجمه کردند، که آنرا السند هند گفتند.^۳

۷- برمکیان و دیگر نظایر سیر کلتوری و فرهنگی:

این خانواده از دودمانهای معروف بلخ بوده و بدربار خلفای عباسی اقتدار فراوان داشتند. که اصلاً از باختر شمال افغانستان و متوالیان معبد مشهور و تاریخی نوبهار بلخ بودند و در اوایل طلوع اسلام غالباً دین بودایی داشته اند.(۲۲)

این خانواده معروف مدت پنجاه سال از ۱۳۶ تا ۱۸۶ق (۷۵۴-۸۰۳م) در نهایت لیاقت و کرم، زمام نظم و نسق خلافت عباسی و وزارت بغداد و حکمرانی خراسان را تاسند در دست داشتند و در حقیقت عامل بزرگ عروج خلافت عباسی و جهان کشایی بغداد بوده اند.

این دودمان بلخی در انتقال کلتور و افکار و مبانی مدنی هند به عرب و از عرب به هند سهم بارزی داشته و از سند تا بغداد از راه خراسان بساط عدالت و کرم و علم پروری و مدنیت را گسترده بودند. چنانچه دو تن ازین دودمان در عصر معتصم خلیفه عباسی (حدود ۲۲۰ق ۸۳۵م) بنام محمد بن یحیی و عمران بن موسی بن خالد برمکی حکمداران سند بوده^{۳۳} و این سرزمین را بحرکات عمرانی و مدنی و علمی دوره عباسیان بغداد ربط میدادند و اخیرالذکر در سند شهری را بنام بیضاء آباد نموده بود^{۳۴} و حتی بعقیده زاخاو مستشرق معروف، خود کلمه برمکه که نام جداین خاندان است (جمع عربی آن: برامکه) در سنسکریت پره مکه Paramaka بود، که معنی آن برتر و دارای مرتبت بلند و پیشوا باشد^{۳۵} و این کلمه در پښتو (پرمخ) است، که (خ) پښتو همواره در هند به (ك) تبدیل می شود مانند خانپور (هند غربی) کانپور (شرقی) یا خر (پشتو و دری) کهر (هندی) وغیره.

خاندان برمکیان بلخ، در انتقال آثار علمی و کلتوری هنداز راه خراسان بدنایای عرب، مساعی جمیلی بخرج دادند. زیرا معبد نوبهار بلخ، یعنی مقر این دودمان، مرجع تمام مردم بودایی هند و چین و افغانستان بود و حتی قزوینی گوید: که برامکه متولیان اصلی این معبد بوده و راجگان هند و خاقان چین همواره بزیارت آن می آمدند و به ادای عبادت و تسجد می پرداختند^{۳۶} و در چنین حال برمکیان بلخی با کلتور و آداب و ادیان هندی و چینی و بودایی آشنایی تمام داشته و حتی بقول ابن فقیه و یاقوت، برمکه مؤسس این خاندان، سالهای در کشمیر بسر برده بود^{۳۷} بنا بران افراد دودمان برمکی بعد از قبول اسلام نیز به انکشاف علوم و فرهنگ هندی همت می گماشتند و اطباء و علماء هندی را به دارالترجمه و بیمارستانهای بغداد می خواستند و برای تحقیق مذاهب و ادویه هندی، وفود علمی می فرستادند^{۳۸} چنانچه ابن ندیم در سال ۳۷۷ق ۹۸۷م درین باره چنین تصریح کرده است: " در دوره حکومت عربی توجه فراوانی که بامور هند شده، نتیجه سعی یحیی بن خالد برمکی و دودمان برمکیان است، که دانشمندان طب

و حکیمان هندی را به بغداد جلب نموده بود و همین یحیی مردی را بهند فرستاد، تا عقاقیر هندی را بیاورد و در تحقیق ادیان هندی کتابی را بنویسد.^{۲۹}

این کتاب که بامر برمکیان بر ادیان هندی نوشته بودند، از بین رفته، ولی ابن ندیم از يك نسخه آن که روز جمعه ۲۷ محرم سنه ۲۴۹ ق ۸۶۳ م نوشته شده بود مطالب مهمی راجع به برخی از بتکده های هند و بامیان و دو بت بزرگ آن خنگ بت و سرخ بت و دیگر عقاید و فرق مذهبی هند و بودا و غیره نقل می نماید.^{۳۰} که نمونه بسیار خوب انتقال افکار و کلتور هند از راه خراسان بدنیای عرب شمرده میشود و ما در حدود سنه ۲۵۰ ق ۷۶۴ م می بینیم، که این شناسایی فرهنگی بین هند و عرب بدرجه یی رسیده بود، که جاحظ نویسنده و دانشمند معروف عرب (متوفی ۷۶۹ م) نیز باهند روابطی داشت^{۳۱} و کتابی را در برتری سیاهان بر سپیدان در شرح مزایای علمی و ادبی و قیافت و کلتور مردم هند نوشت^{۳۲} وی از علماء و اطباء معروف هند که یحیی بن خالد برمکی از هندوستان خواسته بود مانند بهله و منکا و سندباد نام میرد^{۳۳} و همین منکا بود که در دربار بغداد، بعلاج شهزادگان می پرداخت و خلیفه او را سخت نواخته و در دارالترجمه خویش بترجمه آثار سنسکریت گماشت و فرزند بهله که صالح نامداشت، نیز از اطباء نامور بغداد گردید^{۳۴} کذالك یکی از کتب شاناق طیب هندی که شرح حالش را ابن اصیبه (ج ۲ ص ۳۲) نوشته و این کتاب در علم سموم بوده، بوسیله همین منکه و یکمرد خراسانی که ابوحاتم بلخی نامداشت، برای یحیی بن خالد برمکی بفارسی ترجمه شد و نام شاناق در بین خراسانیان معروف بود، چنانچه در مقدمه قدیم شاهنامه نیز ازو ذکری موجود است^{۳۵} و بقول ابن ندیم: طیب دیگر هندی ابن دهن، در بیمارستان برمکیان، سرطیب بوده و بترجمه کتب هندی عبری گماشته شده بود^{۳۶} که اصل نام وی بقول زاخاو در هندی دهنیا یا دهن باشد.^{۳۷}

در نتیجه مساعی برمکیان بلخی که بجلب علمای هند پرداختند دانشمندان عرب در ریاضی، ارقام هندسی را از هندیان آموختند^{۳۸} و همچنین کتب زیاد سنسکریت در طب و ریاضی و عقاقیر، بامر یحیی بن خالد برمکی، در بیمارستان برمکیان از طرف اطباء دانشمندان هندی که بحضور برمکیان بودند، بعبری ترجمه شدند،^{۳۹} و حتی همان عالم هندی که السند هند را برده بود، دو شاگرد بزرگ را تربیه کرد، که یکی ابراهیم فزاری و دیگر یعقوب بن طارق باشد و این هر دو در تعمیم ریاضی و تفسیر سدها نتا و فلك شناسی خدمات شایانی نموده اند^{۴۰}

دیگر از آثار هندی که در انتقال افکار هندی در خراسان و ممالك عربی مؤثر بود، کتاب معروف کلیله و دمنه است، که در سنسکریت نام آن "کرتکا دمنکا" است. این کتاب در خزینه ملوک هند بود و در عصر انوشیروان ساسانی، طیب دانا برزویه آنرا بامر شاه از هند بایران برد و به پهلوی ترجمه کرد و بزرگ مهر بختکان حکیم و مشاور دربار، يك باب بنام برزویه، بران افزود و تا عصر المامون خلیفه عباسی در خزینه شاهان ایران باقی بود و فضل بن سهل سرخسی وزیر مأمون که از کیش زردشتی باسلام آمده بود (مقتول ۲۰۳ ق ۸۱۸ م) وقتی قرآن میخواند، یکی از دوستان باو گفت: چون یافتی قرآنرا؟ گفت: خوش چون کلیله و دمنه!^{۴۱}

این کتاب باچنین شهرت، از همان نسخه پهلوی، بوسیله عبدالله بن مقنع (مقتول ۱۴۵ ق ۷۶۲ م) بعبری

در آمد و بعد ازان بامر برامکه، ابان بن عبدالحمید لاحقی آنرا نظم کرد، و پس ازو باز درسنه (۱۶۵ق ۷۸۱م) عبدالله بن هلال اهوازی آنرا بنام یحیی بن خالد برمکی بعربی ترجمه کرد و سهل بن نوبخت حکیم بنظم در آورد و از حضور یحیی بن خالد، هزار دینار جایزه یافت^{۴۲} و همین کتابست که در تمام ملل اسلامی شهرت یافت و در عصر سامانیان باز رودکی شاعر معروف دری (متوفی ۳۲۹ق ۹۴۰م) بامر امیر نصر بن احمد و تشویق بلعمی وزیر در حدود (۳۲۰ق ۹۳۲م) آنرا بفارسی دری در آورد^{۴۳} و پس ازان در عصر غزنویان، ابوالمعالی نصرالله بن محمد غزنوی وزیر بهرام شاه آنرا در حدود ۵۳۹ق ۱۱۴۴م به دری از عربی ترجمه کرد و باز در عصر سلجوقیان، بهاءالدین احمد قانع طوسی آنرا بنام عزالدین کیکاوس (حدود ۶۱۰ق ۱۲۱۳م) بنظم فارسی در آورد، تا که بالاخره ملا حسین واعظ کاشفی هروی در هرات آنرا بنام انوار سهیلی در حدود ۹۰۰ق ۱۴۹۴م و در هند ابوالفضل بن مبارک وزیر جلال الدین اکبر آنرا بنام عیار دانش ترجمه نمود و از روی همین نسخه است که افضل خان ولد اشرف خان ختک آنرا در اکوره شرق پشاور کنار دریای کابل در حدود ۱۱۲۰ق ۱۶۸۹م به پبستو هم ترجمه کرده است. که از تمام آن شما مقدار و وجهه سیر فکری را از عصر قدیم تا قرن دوازدهم هجری بین هند و خراسان و عرب قیاس کرده میتوانید.

یکی از خدمات فراموش نشدنی برمکیان بفرهنگ اسلام، تأسیس صنعت کاغذ سازی در بغداد است که اصلاً اختراع مردم چین بوده و مردم ماوراء النهر آنرا از راه هندوستان بدست آوردند. هنگامیکه برمکیان بر امور خراسان و خلافت بغداد چیره شدند، صنعت گران کاغذ را از سمرقند به بغداد بردند و آنرا در ممالک اسلامی رایج نمودند^{۴۴} که از راه اندلس به اروپا انتقال کرد.^{۴۵}

۸_ سیر افکار از راه کلتور و زبان و ادیان و دانش:

ابن ندیم در باره احوال سمنیه (بودایان) و نبی ایشان بوذاسف از کتابی نقل می نماید، که آنرا یکتان خراسانی نوشته بود^{۴۶} و ازین هم ثابت می آید، که خراسانیان وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند^{۴۷} و هکذا انتقال دین بودایی از هندوستان به ختن و چین غربی و ماوراء النهر از راه معابد بامیان و نوبهار بلخ صورت گرفته، چنانچه سلیمان تاجر درسنه (۲۳۷ق ۸۳۷م) مینویسد که:

"اصل دیانت چینی از هندوستانست و بتهای بده را هندیان برای چینیان میساختند و مردم هر دو کشور به تناسخ عقیده دارند ولی در جزویات مختلفند." ^{۴۸}همچنان از قول یکنفر مؤلف چینی پان_ینگ Pon_Yong (۱۲۵ م) ثابت است که راه چینیان بهند صرف کابل Kao-Fon بود، که بطرف مشرق آن راهی به کشور Chan-Yu یعنی هند میرسید و در انوقت تحت اقتدار یو_چی Yue_Tche بود.^{۴۹}

دیگر از نظایر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست که درسنه ۲۷۰ق ۶۹۳م راجه مهر وگ شاه بزرگ کشمیر و پنجاب به حاکم منصوره سند امیر عبدالله بن عمر نوشت که شخصی را بفروستید که بزبان هندی احکام اسلامی را بما آموخته بتواند. مطابق این خواهش یکی از افراد مسلمانان غرب خراسان که مرد هوشیار و شاعری بود و چندین زبان هندوستان را دانستی فرستاده شد. وی قصیده یی بزبان راجه باو تقدیم داشت، که خیلی پسند افتاد. این مرد سه سال بدربار راجه بماند و بخواش وی قرآن عظیم را بزبان

هندی ترجمه کرد، که راجه آنرا روزانه می شنید.^{۵۰}

دیگر از مظاهر فرهنگی و فکری درین عصر اینست که زبان عربی و فارسی از راه خراسان بسرزمین هند رسیده و علمای مشهور در علوم اسلامی درین سرزمین نشوونما کردند، که از انجمله ابومعشر نجیح سندهی در قرن دوم هجری در علوم حدیث و سیرت امام بود و ابوعطاء سندهی بزبان عربی شعر میگفت و البشاری مقدسی در منصوره، قاضی ابو محمد منصوری عالم صاحب تصانیف و امام مذهب داؤد ظاهری را بابسی از فقههای حنفی دیده بود.^{۵۱}

در حدود ۳۴۰ ق ۹۵۱ م در ملتان زبانهای فارسی و سندهی یکجاگفته میشد^{۵۲} و بقول ابن حوقل مردم آنجا عیناً مانند هندوان لباس می پوشیدند و بعربی و سندهی حرف میزدند^{۵۳} و باشندگان این شهر اکثر عرب بودند که زبان فارسی هم میدانستند^{۵۴} و در عهد حکمرانی عمران برمکی، قبایل اعراب یمنی (قحطانی) و حجازی (نزاری) در سنده متمرکز شده بودند^{۵۵} و بقول مسعودی زبان مردم دیبل نیز عربی و سندهی بوده^{۵۶} و حتی این سلطه دینی و فرهنگی درین عصر تا قنوج شهر مشهور هند هم رسیده بوده و چون در سنه ۳۰۳ ق ۹۱۵ م مسعودی مؤرخ عرب آنجا را دید، با حکومت اسلامی ملتان ملحق بود^{۵۷} و مسلمانان و علمای اسلامی با یک مسجد جامع دران شهر موجود بودند.^{۵۸}

اما از هند نیز افکار و علوم و حتی فلسفه حلول و نروانا و جادو و منتر از راه خراسان به پارس و عرب انتقال یافت، چنانچه حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ ق ۹۲۲ م) که یکی از مشاهیر صوفیه مفرط اسلامی و از سکنه بیضاء پارس است، فکر وحدة الوجود افراطی حلولی را که در مفکوره های هندی هم ریشه داشت، با برخی از علوم غریبه هند مانند نیر نجات و جادو و منتر و ریسمان بازوی آموخت و برای آموزش آن از خراسان و مرو^{۵۹} بهند سفری کرد و این سفری را لویی مسینیون Louis Massignan بحواله ابن باکویه صوفی شیرازی نقل میکند،^{۶۰} که براون نیز بحواله کتاب العیون ابن مسکویه از سفری بهند ذکر کرده^{۶۱} و طوریکه محققین علوم اسلامی رای دارند، عقاید حلاج در کتاب الطواسین و دیگر اشعار و آثارش، با وحدة الوجود یک صوفیه معتبر و محتاط اسلامی به آن قایل اند، فرقی دارد و به عقاید حلول و فلسفه اوتار هندی نزدیکی میرساند.^{۶۲}

در چنین احوالیکه سیر افکار و انتقال مواد کلتوری از شرق بغرب آسیا و بالعکس جریان داشت و علماء و شعراء و دانشمندان رفت و آمد میکردند و شمشیر فاتحان عرب نیز سر زمینهای جدیدی را میکشود، توسیع تأثیرهای ادبی و زبانی نیز درین زمان بنظر می آید، مثلاً عربی و فارسی با فاتحان و علما و تجار عربی و خراسانی به هند آمد و بالعکس اثر زبانهای هندی و کلمات سنسکریت و سندهی نیز بر السنه عربی و فارسی افتاد، که این مطلب نظایر فراوان در ادب هر دو زبان دارد، ولی ما بطور نمونه چند مثال می آوریم روشن می سازیم، که مجرای این انتقال کلتوری هم خراسان بود:

در اوایل دوره اسلامی رفت و آمد اقوام جت از وادی سند به ممالک غرب آسیا جاری بود، که از خراسان و اراضی جنوب افغانستان و بلوچ، قافله های بزرگ آنها گذشته و بغرب حرکت میکردند و تا عربستان میرسیدند. این اقوام تاکنون هم در افغانستان بنام جت در حالت خانه بدوشی موجودند، عربها این

نام را معرب ساخته، زط ساختند^{۶۳} چنانچه در عصر نبوی، در خود مدینه، طیب زط را در دودمان حضرت پیامبر(ص) در علاج مرض حضرت عایشه (رض) می یابیم^{۶۴} و مؤرخ مسعودی نیز ازین مردم ذکرها دارد.^{۶۵} بزرگ بن شهریار که در حدود ۳۰۰ق ۹۱۲م بین سواحل پارس و هند ناخدایی میکرد، همواره برای سوداگران کلمه بنیانیه را می آورد^{۶۶} که اصلاً عربی نیست و از بنیا گرفته شده که اصلاً هندیست و در افغانستان تاکنون هم مروج است و ازین راه به عربی رفته باشد.

در اصطلاحات علمی فلکی کلمه اوج نقطه نهایی بلندی climax را گویند، که فارسی آن اوگ است.^{۶۷} این کلمه از (اوج) سنسکریت آمده^{۶۸} و در ادب فارسی "اوج کمال" مروجست، ولی رابطه انتقال آن در پښتو اوچت بمعنی بلند تاکنون مستعمل است.

در زبان دری و پشتوی افغانستان بته = بته برنج نرم پخته ایست، که عموماً برای بیماران و اطفال پزند. این کلمه در سندهی بهارت است، که در عربی بهطه گردید.^{۶۹}

در صنعت گندهارا برای بودا (بده) مؤسس این دین، مجسمه های زیبایی در هنرگریکو-بودیک از زمان قبل الاسلام میساختند. چون عربها باین سرزمین پا گذاشتند، اینچنین مجسمه ها را بتعداد بسیار دیدند، که آنرا در زبانهای محلی افغانستان به تحریف از بده (بت) می گفتند و در ادبیات دری و پښتو هر چهره زیبا و محبوب بت بود، مولانا جامی گفت:

آن بت نمود عکس رخ خود در آینه من بت پرست گشتم و او خود پرست شد
در کتاب شاپورگان مانی در پهلوی خراسان هم بد بهمین معناست^{۷۰} که اعراب آنرا بهمین شکل بد (جمع بدده) گرفته اند^{۷۱} و در اشعار ابوالعلاء معری آمده است.

این کلمه در ادب قدیم پښتو در حدود (۶۰۰ق ۱۲۰۳م) در کلمه بود تون بمعنی بتخانه موجود است^{۷۲} و در ادب قدیم دری هم بت قندهار، همان (بده گندهارا) است، که بمناسبت زیبایی آن، شکل ادبی بخود گرفت.

در عربی شهریح و جمع آن شهرایح بود، که معنی آن شهری وکسی است که از اهالی شهر باشد urban در مقابل ده نشین، در الاغانی (ج ۱۲ ص ۱۷۶) شعری از ابوالاسد الحمانی معاصر خلیفه مهدی عباسی آمده:

حتى اذا اسروا قالو اوقدکذبوا نحن الشهاريح اولاد الدهاقين
این کلمه نزد مورخان عرب مشهور و متداول بود^{۷۳} ریشه کلمه معرب شهر=شگهر=شگار پښتوست، که در آخر آن (یحگ) نسبتی ملحق گردیده، شهریحگ=شهریح بمعنی شهرنشین و منسوب به شهر باشد، و این (یحگ) ادات نسبت تاکنون در پښتو باقیست.

اکنون که سیر و انتقال کلمات هندی و خراسانی را از راه خراسان بعربی نشان داریم، برای نمونه عکس این مسئله را که کلمات خراسانی به هندی رفته در چند کلمه توضیح میدادیم:

در اواخر قرن سوم هجری هنگامیکه بزرگ بن شهریار ناخدای پارسی از هند دیدن میکرد، در شهر چیمور (صیمور معرب) کرانه بحیره عرب که در انجا بسا مسلمانان با مسجد جامع ایشان موجود بودند راجه این سرزمین، برای اداره امور مسلمانان، عباس بن ماهان را بحیث "هنرمن" مقرر کرد.^{۷۴}

این نام با پښتوی کنونی مطابقت دارد، که (من) در آخر کلمات از ادات تصاحب و فاعلیت است و عربها ازان مصدری بشکل هرمنه ساخته اند^{۷۵}، که در قرن سوم هجری چنین لقب و صفتی در هند جنوبی مستعمل بود و شکل دری آن "هنرمند" هم رواج داشت.

کلمه دیگری که همدین شهر مروج بود و مسعودی مؤرخ و جهانگرد عرب آنرا در سنه (۳۰۴ق ۹۱۶م) در صیمور شنید (بیاسره) است. وی گوید: درین شهر ده هزار عرب ساکنند. چون در هندوستان تولد یافته اند، ایشانرا (بیاسره) گویند^{۷۶} یعنی مسلمانانی که در هند دنیا آمده اند.

برخی از محققین توانسته اند، ریشه اصلی این کلمه را پیدا کنند، ولی اگر ما از نظر تلفظ پښتو نگاه کنیم، اصل این کلمه (بی+آسره) خواهد بود که معنی مسافر و غریب الوطن و بیچاره دارد و این کلمه را عربها معرب کرده و ازان (بیاسره) ساخته باشند.

بقول البشاری مقدسی که در سنه (۳۵۷ق ۹۸۵م) از راه بُست به سند رفت، در ملتان مسکوکاتی را بشکل و طور مسکوکات فاطمیون مصر هم دید، ولی در انجا زیاده تر "قنهری" رواج داشت، که به قنهریات غزنه مشابه بود و دارهم سند را هم "قنهریات" می گفتند^{۷۷}. ایلویوت در منتخب تاریخ هند^{۷۸} این کلمه را "قندهاریات" خوانده و معلومست که این مسکوک منسوب بود به گندهاری قدیم تاریخ افغانستان. زیرا عین "قندهاری" در غزنه هم رواج داشت و ما در مسکوکات افغانستان تا پنجاه سال قبل مسکوک نقره بنام "کندهاری" داشتیم. بلکه مردم روستاهای اطراف قندهار تاکنون هم واحد پولی خود را همان "کندهاری" حساب میکنند و آشکاراست که این کلمه از گندهارای شرق خراسان به سند رفته بود.

۹_ انتقال افکار و کلتور از راه تجارت:

در آغاز کلام در صور انتقال افکار و فرهنگ یکی از وسایل این امر را انتقالها و روابط تجارتي شمرديم. مؤرخ جهانگرد مسعودی که در حدود (۳۰۵ق ۹۱۷م) از بلخ و خراسان گذشته بود تصریح میکند، که از خراسان به چین، راه بری هست و هندوستان خود با خراسان چسبیده است. همواره کاروانها از خراسان به سند و هندوستان میروند، که با زابلستان پیوسته است^{۷۹} و بقول ابن حوقل، کابل و غزنه گذرگاه تجارت هندوستانست.^{۸۰}

چون در عصر اموی و عباسی، فتوحات اسلامی باکثر بلاد سند و هند غربی رسید، بنابراین بسا پیداوار هند از قبیل ادویه و عقاقیر و منسوجات هندی از مراکز تجارتي ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و ارور (روهري) و قندابیل (گنداوی) و قزدار (خضدارکنونی) و دیگر شهرهای معمور طوران و وادی سند از کشمیر تا مصب دریای مهران (سند) براه زابل و سیستان و هرات، بایران و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق برده میشد و بقول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکرسپید) قزدار و طوران (افغانستان جنوبی) در تمام خراسان و عراق تجارت میشد و طوریکه البشاری گوید: کارخانه های عظیم نوع اعلی و سپید شکر دانه دار در طوران بود. هکذا قوافل تجارتي پنجاب از راههای افغانستان شرقی به کابل و غزنه و خراسان و بخارا و ماوراءالنهر میگذشتند و از انجا اموال چینی را بهند انتقال میدادند. از امتعه معروف

تجارتی، منسوجات ابریشمی خراسان و مرو، بوسیله قوافل عظیم چین برده میشد^{۸۱} و همچنین ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر و عود و مشک و دار چینی از چین و عود و قرنفل و نارگیل والبسه نخ و فیل از هند و سند، از راه افغانستان به اراضی غربی و کشورهای عربی نقل می شد. ابوزید سیرافی گوید: از هندوستان قوافل مسلسل بخراسان و از آنجا بهند می آیند. راه این قوافل بزرگ، زابلستان (وادی ترنک و ارغنداب) است^{۸۲} و بقول جوزجانی بسا تجار هندو خراسان در بلهاری اند، که تجارت مشک آنجا مشهور و از مراکز مهم تجارت هند است^{۸۳} و شمشیرهای هندی (مهند) بقول فون کریمرالمانی، از راه شیرغان (شورقان) شمال افغانستان کنونی تجارت میشد^{۸۴} که مطابق گفته ژوزف هاکن: برج مشهور مبادلات اموال التجارة کاروانهای شرقی و چینی درینجا بود^{۸۵} و راه های مشهور ابریشم و راه عقاقیر spice road-silk road ازین سرزمین میگذشت.

مقصد ازین تشریح اینست، که مبادله و رفت و آمد کاروانهای تجارتی و روابط کلتوری و فکری و صنعتی نیز از راه خراسان و افغانستان بین هند و ممالک عربی و کشورهای ماوراء النهر و چین کثرت موجود بود و سرزمین افغانستان راه توثیق این جریان کلتوری بود. چنانچه در ترکستان چینی و ختن دیوارها و تخته ها و جامه های ابریشمی مصور از حفريات بدست آمده، که دران آثار هنرهای هندی واضح بنظر می آید، و ازان آشکاراست، که اثر صنایع هندی ازینجا تا وسط آسیا رسیده بود.^{۸۶}

۱۰. بعد از دوره سلطه خلافت:

خراسانیان از اوایل حکومت اموی، مخالف سیطره سیاسی عرب بودند و چنانچه گذشت بارها قیام کردند و بعد ازانکه دودمان عباسی را بتخت خلافت بغداد رسانیدند، باز هم مبارزه خود را برای تحصیل آزادی از دست ندادند، تا که در سنه (۲۰۵ق ۸۲۰م) طاهربن حسین که از خاندانهای مقتدر پوشنگ (زنه جان امروز غرب هرات) بود، اعلان استقلال نموده و اساس سلطنت طاهریان را در خراسان گذشت، که تاسنه (۲۵۹ق ۸۷۲م) دوام کرد و در همین سال محمد بن طاهر دوم، بدست یعقوب لیث صفاری اسیر شد. این خانواده طاهری تنها بر افغانستان غربی حکم راند و زبان و ثقافت عربی را رواج داد. اما یعقوب بن لیث که از آزادیخواهان و عیاران (اهل فتوت) سیستان بود، در سنه (۲۴۷ق ۸۶۱م) اساس پادشاهی صفاریان را در سیستان نهاد و بعد ازان تا زابلستان و مکران و سند فتوحات نمود^{۸۷} و تا (۲۶۰ق ۸۷۲م) تمام کابل را تا گردیز و بامیان کشود. این مبارز معروف سیستانی که بقول مسعودی از بزرگترین شاهان جهان بود، روز ۱۴ شوال ۲۶۵ ق (۸۷۸م) از جهان رفت و برادرش عمرولیث بجایش نشست و شاهان این خانواده تا (۳۹۳ق ۱۰۰۲م) حکم راندند.

در عصر آل صفار بساط بودایت و ادیان و السنه هندی با خانواده های بقایای شهزادگان کوشانی و هفتلی محلی از بین برچیده شد، فرهنگ و افکار و ادب که قبلاً رنگ هندی و عربی داشت، صبغه خاص محلی خود را گرفت. زبان دری خراسانی، زبان درباری و ادبی گردید. محمد بن وصیف سگری دبیر دربار، اولین قصیده دری را در مدح یعقوب سرود^{۸۸} و مرکزیت مدنی افغانستان قوی ترشد. زیرا صفاریان

از یکطرف بر تمام ایران و عراق آنروز و حتی دربار بغداد سلطه داشتند و از جانب دیگر، یعقوب در پنجهیر (شمال کابل) سکه زد^{۹۰} و طوریکه گفتیم: سند و مکران را نیز مطیع نمود.

در همین دوره است، که ما آثار انتقال فکری و علمی را از هند در خراسان می بینیم، مثلاً ستاره شناس معروف بلخی ابومعشر جعفر بن محمد (متوفی ۲۷۲ق ۸۸۵م) که از اجله ریاضی دانان و مؤلف کتب فراوان است، بقول امیر خسرو دهلوی به بنارس رفته و ده سال به فراگرفتن علم نجوم هندی مشغول بود.^{۹۱} از خاندان صفاریان، امیر ابو جعفر احمد بن محمد (۳۱۱-۳۵۲ق ۹۲۳-۹۶۳م) مردی دانشمند بود، به مجالست با حکمانی میلی وافر و از علوم عهد خود اطلاع داشت، پسرش خلف بن بانو (۳۵۲-۳۹۳ق ۹۶۳-۱۰۰۲م) نیز مردی ادیب و دانشمند و حامی ادباء و علماء بوده است.^{۹۲} وی علمای عصر را جمع کرد و بمصرف ۲۰ هزار دینار، تفسیر جامعی را ب رقرآن در صد مجلد نوشت، که بقول جرفاذقانی، نسخه آن در مدرسه صابونیة نشاپور محفوظ بود و بعد از سنه (۵۴۸ق ۱۱۵۳م) که حادثه غزافتا، این تفسیر را با صفهان بردند، که در کتابخانه آل جخند بود^{۹۳} و ازین روایت نیز، بسط آثار فرهنگی و فکری را از سرزمین افغانستان، بطرف پارس قیاس کرده میتوانیم.

همدرین دوره بود که مردی از سیستان برآمد بنام محمد بن کرام (متوفی ۲۵۵ق ۸۶۸م) وی در غرجستان بسر می برد و مذهب خاص کرامی را در خراسان بنا نهاد، که به تجسیم خدا قایل بود و درین مورد تحت اثر اصول عقاید مانوی آمد و در باره جوهریت وجود واجب از نصارا متأثر بود و تابعان این مذهب در انتقال افکار خود تا اواخر قرن پنجم هجری، اثر خاصی در مردم همجوار خود داشته اند.^{۹۴}

۱۱- سامانیان بلخی:

بعد از ضعف دودمان صفاریان سیستان، خانواده دیگر بلخی در صحنه سیاست خراسان ظهور یافت. ایشان از اولاد حکمدار زردشتی ساکن دهکده سامان بلخ بودند و بدین سبب او را (سامان خدات) گفتندی.^{۹۴}

گویند سامان خدات در حدود (۱۹۷ق ۸۱۲م) بر دست مأمون الرشید خلیفه مسلمان شد^{۹۵} و فرزندش اسد در حضرت خلیفه راه یافت و از فرزندان او احمد حکمرانی فرغانه داشت. در سنه (۲۶۱ق ۸۷۴م) خلیفه المعتمد عباسی یکنفر فرزند احمد را که نصر نامداشت به امارت ماوراء النهر شناخت، که از همین اوقات، دوره شاهی سامانیان آغاز شد و در سال (۳۹۵ق ۱۰۰۱م) با سقوط شهزاده آخرین سامانی ابونصر ابراهیم منتصرین نوح دوم بدست سلطان محمود خاتمه یافت.

عصر سامانی زمان تقویه و نضج مدنیت خراسان است که در آن علم و ادب و صنعت طراوت یافت و جریان انتقال کلتوری به هر طرف موجود بود. پادشاهان و وزیران دربار سامانی، نهایت ادب پرور و دانشدوست بودند و در بخارا کتب خانه عظیمی داشتند که ابن سینای بلخی از آن کتب سودها برد و کتابهایی را در آن خواند که جای دیگر نبود^{۹۶} یا قوت از بقایای آن در مرو دوازده کتابخانه رادید، که یکی از آن نزدیک ۱۲ هزار کتاب داشت^{۹۷} و مدارس بزرگ در سیستان و بخارا و بلخ و هرات و دیگر بلاد

خراسان دایر بود^{۹۸} و کارهای مهم علمی درین دوره صورت گرفت. مثلاً ابوزید بلخی (متوفی ۳۲۲ق ۹۳۳م) متکلم و فیلسوف معروف، برعایت ظواهر معانی آیات قرآن کتاب نظم القرآن را نوشت^{۹۹} و جُنَبائی (متوفی ۳۰۳ق ۹۱۵م) هم تفسیری بفارسی نوشت^{۱۰۰} و دانشمندان فقه و حدیث مانند عبدالله بن داود سجستانی (متوفی ۳۱۶ق ۹۲۸م) و امام محمد بن اسمعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ق ۸۷۲م) و مسلم بن حجاج نشاپوری (متوفی ۲۶۱ق ۸۷۴م) و امام ترمذی (متوفی ۲۷۹ق ۸۹۲م) و امام نسایی (متوفی ۳۰۳ق ۹۱۵م) و ابوحاتم سجستانی (متوفی ۲۵۵ق ۸۶۸م) جوامع صحاح خود را در علم حدیث تألیف کردند، و ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله بلخی وزیر آل سامان، تاریخ الرسل و الملوك محمد بن جریر طبری را از عربی به دری درسنه (۳۵۲ق ۹۶۳م) ترجمه و تلخیص نمود و همچنین جمعی از علمای بلخ و سیستان و هرات بفرمان منصور بن نوح سامانی در حدود سال مذکور تفسیر طبری را از عربی به زبان دری ترجمه کردند،^{۱۰۱} که این دو کتاب مهمترین آثار کهن زبان دری است.

طوری که درین عصر پیوسته های فکری و ادبی خراسانیان را بامدنیّت و کلتور عربی می بینیم، دربار سامانی را با ملل چین و هند نیز روابطی هست. مثلاً یکی از وزرای دانشمند و نامور سامانی ابوعبدالله احمد بن محمد جیهانی که دوره وزارتش از ۳۵۶ ق تا ۳۶۷ ق (۹۷۵-۹۷۷م) بوده^{۱۰۲} و بقول البشاری مقدسی، دانشمند فلسفه و نجوم و هیأت بود، بتمام ممالك اشخاصی را فرستاد و مسافران آن دیار را فراهم آورد تا معلومات جغرافی و راه ها و احوال ممالك را در کتابی نوشت که همین جهانگرد عربی در هفت جلد متن عربی آنرا در خزاین عضدالدوله دیلمی و باز در نشاپور ترجمه مختصر آنرا دیده بود. وی گوید که جیهانی درین کتاب به مسایل نجومی و فلکی و هندسی پرداخته و از اصنام هند و عجایب سند و جبال و منازل و شهرها و دشتها و تجارتخانه ها و دریاها به تفصیل سخن رانده است.^{۱۰۳}

هکذا درهمین عصر مردی جوزجانی که بدربار آل فریغون جوزجان شمال افغانستان راهی داشت، بنام امیر ابوالحارث محمد بن احمد فریغونی کتابی بزبان دری درسنه (۳۷۲ق ۹۸۲م) بنام حدودالعالم من المشرق الی المغرب بر جغرافیای دنیا نوشت که از مهمترین آثار جغرافی زبان دری خراسانیست. وی درین کتاب معلومات مفصلی راجع به جغرافیا و احوال اجتماعی و اقتصادی و بازرگانی قسمت مکشوف دنیا از افریقا تا چین و هند میدهد، که این اطلاعات وی مخصوصاً راجع به خراسان و هند و چین و تبت و غیره از غنایم روزگار است و ازین هر دو کتاب جیهانی و جوزجانی پدید می آید، که سیرجریان افکار و معلومات و علوم انسانی از خراسان بهر طرف جاری و ساری بوده است و امرای آل فریغون شمال افغانستان درین حرکت سهمی بارز داشته اند.

يك نمونه بارز سیر افکار هندی بخراسان اینست، که مردم اینجا در طب همواره رأی حکیمان هند و عقاقیر و داروهای آن سرزمین را اهمیت فراوان میدادند، چنانچه در سالهای بعد از (۳۵۰ق ۹۶۱م) یکی از حکیمان هرات ابومنصور موفق بن علی هروی، کتابی را بزبان دری بنام الابنیه عن حقایق الادویه تألیف کرد، که در مقدمه آن گوید:

"حکیمان هند برصوابند و من راه حکیمان هند گرفته ام، ازان جهت که دارو آنجا بیشتر است و عقاقیر آنجا تیز تر و خوشتر و همت آن مردمان باستقصا اندر حکمت بالغ تر است"^{۱۰۴}

۱۲- نخستین سلطه سیاسی و سراغ ادبی افغانی در هند:

لودی طایفه ایست از افغانان، که در حدود (۳۷۰ ق ۹۷۰ م) حکمداری ازین قبیله بنام شیخ حمید لودی از ملتان تا دامنه های کوه سلیمان (کسیگ غر) حکم میراند، که باجیه پاله کابلشاه و راجه تکسیلا و لاهور و ویهند متحد بود و در مقابل امیر سبکتگین پدر سلطان محمود که حکمران غزنه شد مقاومت میکرد. از اعقاب شیخ حمید، شیخ رضی برادرزاده و نصر پسرش و ابوالفتح داؤد بن نصر را می شناسیم که در سنه (۴۰۱ ق ۱۰۱۰ م) سلطان محمود همین ابوالفتح داؤد را گرفته و سلطه دودمان لودیان ملتان را خاتمه داد.^{۱۰۵}

این ممثل اولین ثقافت اسلامی و افغانی در هنداست و دونفر شیخ رضی برادرزاده حمید و نصر بن حمید، قدیمترین منظومات پښتو را در ملتان سروده اند، که به حواله کتاب اخبار اللودی تألیف شیخ احمد بن سعید لودی (۶۸۶ ق ۱۲۸۷ م) بما رسیده است^{۱۰۶} و باستاند آن گفته می توانیم که در اواسط قرن چهارم هجری کلتور و ادب و فکر افغانی، عین تاملتان ریشه دوانیده بود.

۱۳- غزنویان و غوریان و فتوحات افغانی در هند:

دوره غزنویان از (۳۵۰ ق ۹۶۱ م) از سلطه سپه سالار سامانی الپتگین بر غزنه و زابلستان آغاز میگردد، که بعد از او امیر سبکتگین بن جوق دامادش که مرد نومسلم کافی و دلاوری بود^{۱۰۷} و بقول نظام الملک و حمدالله مستوفی دختر رئیس زاول را بزنی گرفته بود^{۱۰۸} از تخارستان و آمو تا قصدار بلوچستان کنونی و از سواحل سند تا سیستان و نشاپور را بدست آورده و بتاريخ ۲۷ شعبان (۳۶۶ ق ۹۷۶ م) بر تخت غزنی نشست. این مرد دلاور که پدر سلطان محمود است، بنیاد ثقافت و فرهنگی را که قبلاً بدست فاتحان اسلامی و دولتهای صفاری و سامانی در افغانستان گذاشته شده بود استواری بخشیده و در وادی لغمان و پشاور، با بقایای کابلشاهان در آویخته و مردم افغانستان شرقی را که بنام افاغنه و خلج یاد شده اند (جمع آن خلجیه = غلجیه کنونی) با سلام و در آورده و مطیع گردانید و ایشانرا در عساکر خود داخل نمود^{۱۰۹}

بعد از سبکتگین پسرش سلطان محمود، شهنشاه و فاتح معروف آسیا- که موسیو رینه گروسه R.Grousset در کتاب تمدن ایرانی (ص ۴۰۸) او را نمونه سرباز شجاع ترك افغان خوانده- در سال ۳۸۸ ق ۹۹۸ م بر تخت شاهی نشست و مملکتی را که از سواحل جمنا تا اصفهان وسعت داشت، در تحت مرکزیت غزنه در آورد، که کارنامه های جنگی وی در ایران و هند مورد بحث مانیت. ولی شاهنشاهی وی که تا روز مرگش ۲۳ ربیع الآخر (۴۲۱ ق ۱۰۳۰ م) مدت ثلث يك قرن دوام کرد، در براعظم آسیا، متزاج و تحول شدید فکری و فرهنگی را بین ممالک مفتوحه بوجود آورد. وی مرد جنگی و دلاوری بود، که بقول ابن خلکان، هر سال غزوی را در هند برخود فرض گردانیده بود،^{۱۱۰} و لشکری بزرگ از عناصر ترکی و افغانی و تاجیک و هوند و خلجی (غلجی) تشکیل داد^{۱۱۱} و به ادب و علم و فرهنگ نیز علاقه داشت، چنانچه همواره احادیث نبوی را شنیدی، و مذهباً تابع امام شافعی بودی^{۱۱۲} پایتخت وی مجمع شعرای

بزرگ دری، مانند فردوسی، فرخی، منوچهری و عنصری و علمای معروف مانند البیرونی، العتبی، خمار، ثعالبی و غیره بودی.

در لشکر غزنویان عناصر و سپه سالاران هندی نیز بودند و از پیلان هندی همواره در امور لشکری کار می‌گرفتند^{۱۳} و ما از لشکر هندی در غزنه و تگین آباد و سواران هند و وسالار هندو که نامش تلتک بود، در عصر سلطان محمود و پسرش مسعود، اطلاعات سودمندی بوسیله مؤرخ دربار غزنه، ابوالفضل بیهقی داریم^{۱۴} حتی باری در فتوحات گرگان شمال ایران هم هندوان را در لشکر سلطانی می‌بینیم^{۱۵} و نقیبان (افسران) هند و راهم در لشکر غزنویان داشتیم^{۱۶} و باری با صد هزار لشکر محمودی در بلخ ۵۰۰ فیل هندی همراه بود و هر فیل صد هزار درهم قیمت داشت.^{۱۷}

سلطان محمود بکشور وسیع هند، روشنی‌های فکر و تمدن و فرهنگ خراسانی را بصورت اساسی انتقال داد. در لاهور بنام "محمود پور" سکه زد^{۱۸} و بعد از او در سلطنت اولاد و احفادش که تا آخر سلطنت خسر و ملک (۵۸۳ق ۱۱۸۶م) دوام کرد، هنگامیکه غزنه پایتخت ایشان در خطر حمله دشمنان می‌آمد، لاهور، قرارگاه ثانی ایشان بود و آنرا "غزنه ثانی یا غزنه کوچک" می‌نامیدند. و درین حال عین آثار مدنی و ادبی و فکری و حیاتی غزنه بلاهور انتقال می‌یافت، که آنرا باشکال مذهبی و ادبی و صنعتی و کلتوری و علمی نشان داده می‌توانیم.

از نظر مذهبی و روحانی دو فرقه مهم اسلامی در هند نفوذ کردند، که یکی طایفه صوفیان خراسانی اند و دیگر فرقه اسماعیلیان شعیه است، که این طایفه نیز از راه افغانستان به ملتان و سند و سواحل جنوبی آن راه یافته و هزاران نفوس را به عقاید خود درآوردند. حتی مدت‌ها در ملتان و منصوره حکومت داشتند و بقول بشاری مقدسی که در حدود (۳۷۵ق ۹۸۵م) سند را دیده بود، درملتان اهل تشیع بودند، که در اذان حی علی خیرالعمل می‌گفتند و بنام خلیفه فاطمی مصر خطبه می‌خواندند و ب دربار وی ارمغانها می‌فرستادند^{۱۹} و بعد از آن البیرونی نیز در (۴۲۴ق ۱۰۳۲م) گوید: که قرامطه برملتان حکم میراندند^{۲۰} که حدود (۳۲۴ق ۹۳۵م) باشد. از مکتوبیکه در کتاب مذهبی فرقه دروزی شام و لبنان در سنه (۴۲۳ق ۱۰۳۱م) بنام. (اهل توحید ملتان و هندوستان عموماً و شیخ ابن سومر راجه پال خصوصاً) نوشته شده^{۲۱} این مطلب ثابت می‌آید، که تا این عهد هم اسماعیلیان در ملتان و هند تشکیلات خاص و هم شیخی از خود داشته اند.

این فکر و این فرقه پس از (۳۰۰ق ۹۱۲م) در خراسان و ماوراءالنهر ریشه دوانده بود، چنانچه ازدعات معروف ایشان محمد بن احمد نسفی (متوفی ۳۳۱ق ۹۴۲م) نصر بن احمد سامانی را بمذهب اسماعیلی در آورد.^{۲۲} دیگر از مبلغین این طایفه ناصر خسرو قبادیانی (متوفی ۴۸۱ق ۱۰۸۸م) نیز از بزرگترین دعوات اسماعیلی و حجت خراسان بود، که کتب مهم و اشعار زیادی را درین مورد سروده و گویند که بهند هم سفری کرده بود^{۲۳} و ابویعقوب اسحق بن احمد سگزی در حدود ۳۸۰ق ۹۹۰م کتاب کشف المحجوب را بفارسی در عقاید و مسایل این مذهب تألیف نموده است^{۲۴} و چون دعوات و مبلغان اسماعیلی اکثر خراسانی اند و آشیانه این مردم نیز خراسان و اراضی ملحقه آن بود، بنا بران انتقال این فکر و عقیده به سند و هندوستان ازین راهست و امروز هم میلیونها نفوس اسماعیلی در نیم قاره هند موجود اند.

اما طایفه صوفیان افغانستان نیز با فاتحان آن، بسر زمین هند قدم گذاشتند. این مردم به نیروی اخلاق و تبلیغ نیکی و خدا پرستی و نوع دوستی، زیاده از شمشیر فاتحان در هند کار کردند و مردم را به زیور اسلام مشرف ساختند.

هند محل مناسبی برای انکشاف افکار صوفیان خراسان بود، زیرا مردم آنجا در ادیان پیش از اسلام با این شیوه فکر آشنایی داشتند و فاتحان خراسانی مسلمان نیز به صوفیان اسلامی عقیدت می پروراندند و ما علاقه به تصوف را نه تنها بین دینداران و علمای دینی و سخنوران خراسان می یابیم، بلکه در افکار فلاسفه و دانشمندان هم تأثیر آنرا می یابیم. مثلاً فیلسوف معروف ابن سینای بلخی نیز به حکمت اشراق و تصوف نظری داشت و در شرح حال او آورده اند، که با ابوسعید ابوالخیر معروفترین صوفی قرن چهارم (متوفی ۱۰۴۹م) مکاتبه ها دارد^{۱۲۵} و مؤلفان دایرة المعارف اخوان الصفا که اکثر آنها اهل خراسان بودند، نیز فرقه خود را "صوفیه خالص" نامیده اند.^{۱۲۶}

در قرون اول اسلامی، بلخ و مرو و نساپور از مراکز مهم تصوف بوده اند و درین تصوف برخی از انتقالهای فکر هندی بنظر می آید. مثلاً مسئله فنا فی الله، که تا اندازه یی مشترك با افکار هندوئیست، بیشتر بوسیله صوفیان خراسان از قبیل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر ترویج میشده است^{۱۲۷} چون در شرق خراسان تا ظهور اسلام، دین بودا مقبول بود، پس جای تعجب نیست، که مفکوره فنا را که نوعی از نروانا nirvana است با اصول مقامات صوفیه اسلام تطبیق کرده باشند.

گولد زیهر مستشرق معروف اطریشی گوید: صوفیان قرن دوم هجری، سرگذشت ابراهیم ادهم امیرزاده بلخی (متوفی حدود ۷۷۷م) را که ترك دنیا نموده بلباس درویشان در آمده بود و بواسطه ریاضت های طولانی از بزرگان صوفیه شده است، مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند نوشته اند^{۱۲۸} و وان کریم Van Kremer نیز چنین مینویسد که افکار و عقاید هندی در سیر تکامل تصوف تأثیرات معتابهای داشته است.^{۱۲۹}

پس نفوذ فکر هندی در تصوف ظاهر است و البته تصوف اسلامی هند خصایصی دارد، که در خانقاههای هند دیده میشود و چون صوفیان اسلامی، پیروان ادیان مختلف را بنظر برابری و مهربانی انسانی میدیدند و هندیان نیز این عقاید را بیگانه نمی یافتند، بنا بران صوفیان اسلامی در هند بکمال احترام پذیرفته میشدند.

یکی از سالاران کاروان عرفان شیخ صفی الدین حقانی از راه خراسان به اوچھ (پنجاب) آمد و در همین مرکز فرهنگ بسال (۳۹۸ق ۱۰۰۷م) از جهان رفت، وی شهر اوچھ را مجدداً آباد ساخت. بعد ازان شاه یوسف گردیزی (۴۶۲_۵۴۷ق ۱۰۶۹_۱۱۵۲م) از گردیز جنوبی کابل در ملتان چراغ خدا شناسی برافروخت و دودمان گردیزیان پنجاب تاکنون دران شهرهست. شیخ علی بن سید عثمان هجویری غزنوی که لاهور یانش داتا گنج بخش خوانند و تألیفاتی متعدد از قبیل کشف المحجوب به دری و عربی دارد، شالوده خیر و صلاح و عرفان را در لاهور نهاده و همدین شهر بعد از (۴۸۱ق ۱۰۸۸م) درگذشت. حضرت معین الدین حسن سجزی چشتی که در سیستان بدنیا آمده بود و در چشت هرات و سمرقند

و دیگر بلاد خراسان، متاع خدا شناسی اندوخته، در هند به نشر عرفان و تصوف پرداخت و بسال (۶۳۲ق۱۲۳۴م) در اجمیر هند از جهان رفت.

حضرت قطب الدین بختیارکاکای شاعر دری و پستو در اوچه و غزنه و دیگر بلاد خراسان، پرورش یافت و در دهلی بسال (۶۳۴ق۱۲۳۶م) درگذشت. یکی از شاگردان عرفانی وی حضرت فریدالدین شکرگنج (مدفون اجودهن یعنی پاک پتن منتگمری حدود ۶۸۷ق۱۲۸۸م) نیز از کابل بود، که در غزنه و بدخشان و بخارا و دیگر بلاد خراسان و پارس، بحضور صوفیان بزرگ پرورده گردید و از راه سیستان به ملتان و بلاد هند وارد گشت. پدر قاضی حمیدالدین ناگوری که عطاءالله محمود نامداشت، در عصر معزالدین محمد غوری از بخارا بدهلی آمد و خود قاضی در همین شهر درگذشت (۶۴۱ق۱۲۴۳م) و جد حضرت بهاءالدین زکریا سهروردی ملتان (متوفی در ملتانی حدود ۶۵۶ق۱۲۵۸م) از خوارزم به ملتان آمد و امیر حسین غوری (متوفی بعد از ۷۲۹ق۱۳۲۸م) شاعر متصوف و مرید خاندان حضرت زکریا ملتانی از گزیو غور و هرات به ملتان پا گذاشت و دودمان حضرت خواجه نظام الدین اولیاء (مدفون دهلی ۷۲۵ق۱۳۲۴م) از بخارا به ایوان سکونت پذیر شدند. پدر حضرت بوعلی قلندر (مدفون پانی پت ۷۲۴ق۱۳۲۳م) که سالار فخرالدین از نسل حضرت امام ابوحنیفه استرغیجی کابلی باشد به پانی پت هند آمد. همچنین خواجه شمس الدین ترک فرزند خواجه احمد یسوی از ماوراءالنهر وجد خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی (متوفی ۷۵۷ق۱۳۵۶م) از خراسان بلاهور وجد حضرت سیدجلال الدین بخاری مشهور به جهان گشت و مخدوم جهانیان (متوفی اوچه ۷۸۵ق۱۳۸۳م) از بخارا به ملتان آمدند و خانواده حضرت سید محمد گیسو دراز (متوفی گلبرگه دکن ۸۲۵ق۱۴۲۱م) نیز اصلاً از سادات هراتی بودند که بدهلی ساکن شدند.^{۱۳۰}

دیگر شخصیت بسیار مؤثر و نامور تصوف اسلامی و فرهنگ افغانی که در انتقال فکری بهند کارنامه های نمایان دارد، سید احمد ولد سید زین العابدین مشهور به سخی سرور سلطان از اولیاء ملتان است (مدفون شاه کوتگ ۵۷۷ق۱۱۸۱م) که از روی سطوت روحانی و شکوه معنوی به لقب "سلطان لکه داتا" شهرت یافته^{۱۳۱} و بعد از علی هجویری غزنوی بزرگترین مبلغ فرهنگ اسلامی+افغانی در هند شمرده میشود.

حتی در بین هندوان جالندهر، قبایلی بوده که خود را "سلطانی" میگفتند و باین شخصیت بزرگ صوفی اظهار عقیدت میکردند.^{۱۳۲} این شیخ که بحضور عبدالقادر جیلانی و شهاب الدین سهروردی و غیره رجال بزرگ تصوف رسیده بود، در غزنه و خراسان سالها بسر برده از افغانان و مردم پنجاب و هندوان، مریدهای فراوان داشت.^{۱۳۳}

تمام این رجال معروف و خدا شناس صوفی مشرب، که از خراسان رفته و در خانقاههای تصوف و عرفان پرورده شده بودند، با افکار و روش های تصوف خراسان بسر زمین هندوستان منتقل گشتند و مشاغل عرفان را در سرتاسر هند از ملتان تا دکن و بنگال افروختند.

ایشان هزاران تن صوفیان و اولیاء را پروردند و به میلیونها نفوس را با تبلیغ قرآن بدین اسلام در آوردند و صدها کتب در تحقیق تصوف و علوم اسلامی بزبانهای دری و عربی و هندی نوشتند و مکتب خاصی را در "ادب تصوف" کشودند، که کتب ملفوظات و سیر اولیاء و عرفاء و تذاکیر این طایفه بتعداد

فراوان باین مکتب فکر، تعلق دارد و تقلید کتبی است، که در خراسان و پارس در شرح احوال و تأثر صوفیان بزرگ نوشته شده بود، مانند اسرار التوحید محمد بن منور تألیف اواخر قرن ششم هجری در شرح احوال و آثار ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ ق ۱۰۴۸ م) و فردوس المرشدیه تألیف محمود بن عثمان بسال ۷۲۸ ق ۱۳۲۷ م) در شرح احوال و اقوال و مآثر شیخ ابواسحق بن شهر یارگازرونی (متوفی ۴۲۶ ق ۱۰۳۵ م). بلکه هندیان درین زمینه بسیار پیش هم رفتند و کتب ایشان، معرف خوب احوال روحی و اجتماعی مردم هند است.

از نظر تأثیر و انتقال افکار عرفانی اسلامی و تأسیس مکتب خاص تصوف اسلامی در هند، شخصیت برجسته شیخ علی هجویری غزنوی که قبلاً مذکور افتاد خیلی مهم است. زیرا این مرد بزرگ، تنها از راه تلقین و تربیه نفوس و خداپرستی، همان کار عظیمی که سلطان محمود با لشکرکشی های سنگین خود انجام نداده بود، در سایه صلح و صفا و بشردوستی و نوع پروری تکمیل کرد و فکر تصوف و مسلمانی را در مردم هند به نحو اکمل پروراند، که مردم او را تاکنون "داتا" یعنی پدر خوانند و آرامگاه او را احترام میکنند.

۱۴_ نمونه یی از انتقال فکر علمی:

برای توضیح تأثیر علمی هند بر خراسان و از خراسان برهند که بعد از سلطه غزنویان خیلی قوی بوده و بحث آن بسیار دراز است، تنها بذکر شخصیت برجسته یکنفر نابغه علمی این دوره اکتفا میکنیم، که ابوریحان البیرونیست (متولد ۳۶۲ ق متوفی در غزنه ۴۴۰ ق ۹۷۲_۱۰۴۸ م)

وی نظر بسیار وسیع داشت و میخواست فلسفه افلاطون و حکمت هندی و افکار صوفیانه را بهم بیامیزد^{۱۳۴} در فلسفه پیرو روش متعارف_کندی و فارابی و غیر هم نیست، تا جایی که از روی آثار الباقیه میدانیم، اولین کسی که باروح علمی وروش تجربی، در صحت تعالیم حکمت یونان شك کرد و بران اعتراض نمود، بوریحان است، که بعد هم کفایت روش قیاس و ماقبل تجربی_که از خصایص حکمت یونانست و قرنهای باعث رکود علوم گردیده_پی برده و صحت و مزیت تجربه علمی وروش استقرایی را یافته است.^{۱۳۵}

ابوریحان زبانهای فارسی و سنسکریت و عربی را می فهمید و تاحدی باعبری و Syriac آشنا بود و بدین سبب بر معلومات ملل هندی و عربی و ایرانی احاطه داشت و با عدم تعصب، حقیقت را از هر جا میجست.

بیرونی بعد از فتوحات سلطان محمود، برای مطالعه اوضاع علمی و عقاید هندوان و آموختن زبان سنسکریت و ریاضیات و نجوم آنسرزمین از غزنه بهند سفرهای ممتد و طولانی کرد، که در نتیجه کتاب "ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل اومردولة" را در عقاید هندوان و آرای ایشان در باب مسایل فلسفه و نجوم و هیأت و آداب دینی و اجتماعی نوشت و باعلمای آن دیار محشورگشت و حتی کتاب بید (ویدا) را

ترجمه نمود.^{۱۳۶} وی در مؤلفات خود که تا (۴۲۷ق ۱۰۳۵م) عدد آن به ۱۱۳ میرسید، بسا از مسایل هیأت و طب و نجوم و اسمار و تاریخ و حکمت و ریاضی و مباحث فیزیکی و جغرافیا و داروشناسی و عمل آلات فلک شناسی و عقاید مردم هند را با شرح آن از نظر فلاسفه یونان و عرب بیان داشته است.^{۱۳۷} گویا این دانشمند بزرگ کوشش داشت، که علوم بشری را از راه مقایسه بین مدنیتهای عمومی انسانی مطالعه نموده و از بین تمام معلومات آنوقت انسان، حقایقی را کشف و تحقیق نماید.

ابوریحان علاوه بر فلسفه و علوم یونان، به آرای فلسفی سایر ملل هم توجه نمود، وی از آثار فلسفی و فکری هندوان کتبی را بتازی در آورده بود، مانند "کتاب شامل" در باب موجودات محسوس و معقول^{۱۳۸} و علاوه بران در ادیان مانوی و یهود و نصاری و صابین و چینیان نیز تحقیقات کرد و اصابت نظر علمی وی ازین پدید می آید، که بعد از مطالعات علمی خویش در هند توانست که طول دایره محیط کره زمین را خیلی نزدیکتر به معیار علمی کنونی _ که در نتیجه اکتشافات ساینس بعمل آمده_ تعیین نماید^{۱۳۹} پس بوریحان را در دوره اسلامی بهترین ممثل انتقال افکار و علوم هندی بعالم اسلام و خراسان میدانیم.

۱۵- انتقال کلتور از راه صنعت:

اما از نظر صنعتی هم اثر صنعت دوره غزنوی و سلجوقی و غوری در هند کم نبود، چنانچه غزنویان ادب و فرهنگ هند را رنگ جدید هندی و خراسانی دادند و فکری جدید را با خود بهند بردند، با آمدن مردم خراسان بهند، صنعت خراسان هم در انجا تأثیر نمود. چنانچه حسن نظامی مؤرخ آن عهد در تعریف مسجد جامع که قطب الدین ایبک در سنه (۵۸۹ق ۱۱۹۳م) ساخت میگوید: که منبر و محراب و دیوارها را به لطایف کتابت و دقایق صنعت آراست و طاق آنرا به طغرای رحمانی مزین کرد و قبه های زرین بت خانه ها، بر بالای آن نهاده شد^{۱۴۰}، که این خود یکنوع امتزاج صنعت تعمیر خراسانی و هندی بود.

در هنر تعمیر اسلامی مساجد اسلامی را با منارهای بلند و خطوط کوفی و اشکال و نقوش بیجان می آراستند که بقول محققین این صنعت در تمام کشور خلفاء اثری داشت و گودار A.Godard دانشمند فرانسوی گوید که غزنه پایتخت محمود شهر پرشکوه و جلالی بود و در انجا صنعت مخصوصی بوجود آمد که میتوان آنرا "صنعت غزنوی" نامید و بعدها پایه و اساس صنعت اسلامی هندوستان گردید^{۱۴۱} و غیر از هند بر صنعت معماری عرب عم اثری گذاشت و اقتباساتی ازان در ممالک عربی هم دیده میشود.^{۱۴۲}

این هنر به فن معماری هندی که از زمان قدیم در ابنیه معابد بزرگ مشهود بود، صبغه جدیدی بخشید. از انجمله نوشتن کتیبه های تزئینی گلداز و مشبك و هندسی کوفی بر منارها و طاقها و گنبدهای مزین و منقش کوفی را در گنبد قابوس گرگان (۳۹۷ق ۱۰۰۶م) و منار رسگت (۴۰۰ق ۱۰۰۹م) و منار لاجیم (۴۱۳ق ۱۰۲۲م) در مازندران و منار دامغان (۴۱۷ق ۱۰۶۶م) می بینیم که نمونه های برجسته و بارز آن باخطوط تزئینی کوفی و آجرکاری بسیار نفیس عصر غزنویان و سلاجقه و غوریان در منار زاهدان جنوب سیستان (۱۰۵۶) و در منار غزنی (حدود ۱۰۰۰-۱۰۹۹م) و يك منار دولت آباد شمال افغانستان موجود است و مهمترین نمونه صنعت منار سازی که بنام سلطان غیاث الدین غوری (۵۵۸-۵۹۹ق ۱۱۶۲-۱۲۰۲م) ساخته شده

و اکنون با ارتفاع ۶۰ متر در ۶۰ کیلو متری شمال شرق چشت در دهکده جام برکنار هریود در قلب افغانستان واقع است، از بقایای پایتخت غوریان فیروزکوه شمرده می شود.

این منار که در پایان هشت ضلعی است دور آدور روی زمین ۳۲ متر محیط و هر ضلع آن ۴ متر است ۱۵۲ زینه در داخل دارد و از خشت پخته ساخته شده، که تزیینات آجری و خطوط کوفی در آن دیده میشود و شاید از بقایای مسجدی باشد که در شهر فیروزکوه پایتخت غوریان آنرا سیل خراب کرده بود.^{۱۴۳} این منار که دارای سه طبقه است از روی تزیینات و آجرکاری و خطوط کوفی، مشابهت بسیار نزدیک قطب مینار دهلی است که آنرا سلطان قطب الدین ایبک جانشین سلاطین غوری در دهلی ساخته و تاکنون هم بحیث سمبول زنده و منبع کلتور افغانی در قلب هند ایستاده است.

ولی چون بنای منار جام غور، چندین سال پیش از قطب منار انجام یافته، بنا برین باید گفت که این منار، يك تقلید بسیار متین معماری دوره غوریان افغانیست. يك مثال برجسته تأثیر فن معماری افغانی بر صنعت ابنیه هند است، که اصابت و متانت و رصانت فکر افغانی را در دهلی نمایندگی میکند.

اکنون يك نمونه تأثیر صنعت سکه سازی هندی را در مسکوکات شاهان افغانستان ذکر کنیم: سکه شناس انگلیسی لنگورته- آیمز میگوید، که سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲-۴۴۱ ق ۱۰۴۰-۱۰۴۹ م) بر مسکوکاتش پیکر گاو سیوا siva را با نوشته سری سمتته دیوه Samanata diva sri نقش کرد، که ماخوذ است از مسکوکات کابلشاهان و یهند و تکسیلا.^{۱۴۴} محقق فرانسوی گدار A. Godar از اختلاط کلتوری دوره غزنویان چنین حکایت کند: در عصر سلطان محمود هنر معماری خراسان که نمونه های آن آرامگاه ارسلان جاذب نزدیک مشهد و مقبره امیر اسماعیل سامانی در بخارا و آرامگاه سبکتگین در غزنه است، رواج داشت و سلطان محمود بعد از فتوحات خود، بهمین سبک خراسان، ابنیه خشت های تراشیده و قالب زده و مناری را در غزنه ساخت. ولی بنظر او ابنیه هندوستان زیبا تر آمد. زیرا در تزیینات آن مرمر هم بود. بنابراین ابنیه غزنه را نیز از مرمر پوشانید و باین ترتیب یکنوع صنعت مخصوص از ترکیبهای صنعت محلی با هندوستان بوجود آمد. چنانچه تزیینات آرامگاه سلطان مسعود کاملاً بسبک هندیست و فراوانی خارج از حد تزیینات که رسم هندیان بود، جای سادگی نقوش مقامی را گرفت و این مرحله آخرین هنر غزنویست،^{۱۴۵} که نمونه های کامل مرمرکاری و کتیبه های زبان دری آن بر بقایای پایجاره های ابنیه عصر مسعود سوم در غزنه از زیر خاک برآمده و عکاسی های ابنیه لشکرگاه بست آنرا تکمیل میکند.

۱۶- از نظر ادب:

اما از ناحیه ادبی نیز تأثیر ثقافت و فکر افغانی در هند اسلامی خیلی نمایانست. زیرا زبان دری از غزنه و خراسان بهند رفت و زبان درباری و ادبی و علمی دیار هند گردید. مشاهیر شعرای دربار محمودی و دیگر شاهان غزنوی و غوری مانند فرخی، عنصری، عسجدی قصاید مطول در فتح سومنات و توصیف قلعه های استوار هندوستان و کوهها و دشتها و دریاها و مناظر آنجا و کیفیات مسافرت و جنگها و غیره بنظم آوردند^{۱۴۶} و فردوسی معروف نیز در شاهنامه از هند و حکمت و مآلهند ذکرها و یادها دارد و در خود هند

هم شاعران بزرگ دری زبان پیدا شدند مانند ابوالفرج رونی (منسوب به رونه از توابع لاهور)^{۱۴۷} که در حدود ۴۹۲ق ۱۰۹۸م در لاهور میزیسته و قصاید غرا در مدح سلاطین غزنوی دارد، که دال بر استادی و پختگی شعر اوست و کسیکه در لاهور، صد سال بعد از فتوحات محمودی بدین مهارت و طراوت شعر میسراید، دلالت بر شدت تأثیر ادبی دری در آن کشور دارد. و همدین ایام شاعر بسیار زبردست و توانای دری مسعود سعد سلمان در غزنه و لاهور و جالندهر زندگی میکرد (۴۳۸_۵۱۵ق ۱۰۴۶_۱۱۲۱م).^{۱۴۸}

این شاعر بزرگ نیز در اشعار خود افکار و سنن ادبی غزنه و خراسان را بهند انتقال داده و محیط و فکر هندی نیز در اشعار او تبارز کرده است. مثلاً در قصیده مدح مسعود شاه غزنوی (۴۹۲_۵۰۹ق ۱۰۹۸_۱۱۱۵م) از مذهب تناسخ که جزو مهم فلسفه هندیست و کذالك از خنجرهای هندی ذکر کرده و گوید:

گر مذهب تناسخ اثبات گرددی من گویمی تویشک، نوشین روانیا
شاهانظام یابد هندوستان کنون زان خنجر زد و ده هندوستانیا^{۱۴۹}
در ایام برشکال، منظر زیبای برسات هند و سر سبزی و طراوت و خوبی هوا و دلاویزی کشور هند و لاهور را چنین میستاید:



برشکال ایهار هندوستان ای نجات از بلای تابستان
دادی از تیرمه نشانیها باز رستم از حرارتها
سبزه ها را طراوتی دادی! عمرها را حلاوتی دادی!
راغ را گل زمردین کردی باغ را شاخ بسدین کردی!
گرچه خرم شدست لوهاوور باشد آنکس که می خورد معذور
منظر شاه خلد را ماند که بروا برگوهر افشاند.....

بعد از غزنویان، غوریان افغانی بر هند دست یافتند و سلطان معزالدين محمد غوری پس از سفرهای فراوان بهند، در (۶۰۲ق ۱۲۰۵م) در دهمیک (جهلم پنجاب) کشته شد. (۱۵۰) از رجال دربار وی سلطان قطب الدین ایبک (۶۰۲_۶۰۷ق ۱۲۰۵_۱۲۱۰م) در لاهور و ناصرالدین قباچه (۶۰۲_۶۲۵ق ۱۲۰۵_۱۲۲۷م) در پنجاب جنوبی و سند پادشاهی کردند. این هر دو پروردگان دربار غوری، رجال علم پرور و ادبدوست و رعیت خواه بودند. چون قطب الدین از خوردی در مهد فرهنگ و ادب یعنی خراسان و در خاندان علمی قاضی القضات فخرالدین بن عبدالعزیز کوفی از احفاد امام اعظم ابوحنیفه تربیه شده بود^{۱۵۱} بنا برین بعد از تصرف دهلی، آثار مدنیت و فرهنگ و ادب و افکار خراسان و دربارهای غور و غزنه را در هند پیراگند. چنانچه بقول حسن نظامی درین عصر "خطه لوهور که مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و منشأ اصحاب فضل و تقوی و مأمن زهاد و عباد و مسکن اقطاب و اوتاد گشته است، دارالملک دولت شد و شعار شرایع اسلام بغایت ظهور انجا مید و مناهج و شعایر مسلمانی بکمال وضوح پیوست.... و توقیر و احترام علمای دین را واجب دانست و ائمه و علمای دی... به لطف اعزاز و نواخت کرامت و تشریف اسپ و ساخت اختصاص یافتند..."^{۱۵۲}

چون کمی بعد جهانگیران چنگیزی بر افغانستان حمله کردند و شهرهای بزرگ و معمور آنرا ویران و

مردم را قتل عام نمودند، بسا از رجال معروف و اهل علم و ادب و صنعت و رجال اداره و حکمرانان خراسان بسر زمین هند که از شر این نیمه وحشیان چنگیزی دور بود پناه بردند و این مردم هریک آثار ثقافت و ادب و هنر را با صبغة فکر و فرهنگ خراسانی باخود بهند بردند و ریشه های فرهنگ افغانی و هندی را که بر پهلوی های ادب و صنعت و آرت و اداره و تهذیب و تمدن احتوا داشت، دران سرزمین استوار تر ساختند، که ما در اینجا به اشهر مشاهیر این ناشران علم و ادب مختصر اشاره میکنیم :

امام بهاء الدین محمد اوشی از ماوراءالنهر بهند آمد. وی شاعر و ادیب بود و در مدح قطب الدین قصاید آبدار گفت و بعد از مدتی بوطن خود رفت و عهده شیخ الاسلامی را در انجا یافت و در سنه (۶۰۷ق ۱۲۱۰م) از جهان رفت^{۱۵۳} همچنان صد راجل جمال الدین محمد بن نصیر، شاعر دربار ملوک غور و مؤلف مجلس آرای شهابی و قاضی حمیدالدین علی بن عمر محمودی شاعر و منشی از رجال این دربار اند.^{۱۵۴} که از خراسان متاع علم و فضیلت و انشاء و شاعری را با خود بهند نقل داده اند.

دیگر شخصیکه از نشاپور، براه غزنه بدلهلی آمد و بدربار سلطان قطب الدین پرورده شد، حسن نظامی نشاپوری است، که بقول بعضی فرزند نثر نگار و ادیب معروف نظامی عروضی سمرقندی (حدود ۵۱۰ق ۱۱۱۶م) است^{۱۵۵} وی در ۶۰۲ق ۱۲۰۵م تاج المآثر را در تاریخ معاصر خود به دری مسجع و مرصع بنام سلطان ایك نوشت و علاوه بر فن تاریخ نویسی فارسی، مکتب انشاء مرصع فارسی را نیز در هند کشود. وی در مدح قطب الدین قصیده یی دارد، که دران وضع فرهنگی و روحانی هند را بانشر مبادی اسلامی خوب تصویر کرده است که دو بیت آن اینست:

از تیغ او بجای صلیب و کلیسا در دار کفر مسجد و محراب و منبر است
آنجا که بود نعره و فریاد مشرکان اکنون خروش و نعره الله اکبر است
(تاج المآثر خطی)

دیگر: محمد بن منصور مبارکشاه، مشهور به فخر مدبر، که از خانواده علمی و معتبر غزنی بود و در لاهور و ملتان در حدود (۶۱۰ق ۱۲۱۳م) زندگی میکرد، کتاب بسیار مفید و گرانهای آداب الحرب والشجاعه را بنام سلطان شمس الدین ایلتمش نوشت، که دران بسا از اطراف حیات هندی و افغانی را با نکات و تکتیک نظامی آن عصر روشن ساخت.

و هم از رجال بسیار معروف علمی این عصر، امام رضی الدین حسن صاغانی است، که پدرش از چغانیان ماوراءالنهر بهند رفت و خود امام در سنه (۵۷۷ق ۱۱۸۱م) در لاهور بدنیا آمد و در غزنه و بغداد، تحصیل علوم نمود و هم در بغداد بسال (۶۵۰ق ۱۲۵۲م) از جهان رفت^{۱۵۶} حسن صاغانی در علوم اسلامی و لغت عرب امام عصر گشت و حتی در مصر و حجاز و شام هم شهرت داشت. چون در مدارس غزنه پرورده شده بود،^{۱۵۷} بنابراین در هند، بزرگترین مثل فرهنگ و دانش افغانی شمرده میشد و حتی در کتاب العباب الزاخر قاموس بزرگ عربی ناتمام خود - که نسخه خطی نه جلدی آن در استانبولست - همواره در شرح برخی از کلمات عربی، مقابل آنرا از "لسان غزنویه" نیز میآورد^{۱۵۸} و کتاب مشارق الانواروی در علم حدیث شهرت بین الاسلامی دارد و شاگردان معروف خراسانی مانند محمود بن عمر هروی و برهان الدین محمود بلخی وغیره را پرورده است.^{۱۵۹}

جانشین دیگر محمد غوری، سلطان ناصرالدین قباچه (۶۰۷-۶۲۵ق ۱۲۱۰-۱۲۲۷م) که مرد دانشمند پرور کاردانی بود، بعد از حادثه مغول، بسا اکابر خراسان و غور و غزنه بخدمت او پیوستند و او در حق همگنان انعام و اکرام و افرمیفرمود^{۱۶۰} از جمله این اکابر مرد فاضل سدید الدین محمد عوفی مؤلف قدیمترین تذکره شعرای فارسی لباب الالباب و کتاب بسیار مهم جوامع الحکایات و غیره است، که دریک خاندان علمی بخارا دنیا آمد و در مدت ۲۰ سال از دانشمندان معروف عصر در سمرقند و نشاپور و هرات و سیستان و دیگر بلاد خراسان استفاده نمود^{۱۶۱} و از راه غزنه بحضور قباچه رسید و بحیث امام شاهی و واعظ دربار مقرر شد و در سنه (۶۱۷ق ۱۲۲۰م) که قاضی الفضات شهرکنبهایت سند بود، کتاب الفرج بعد الشده تالیف قاضی محسن بن علی تنوخی (متوفی ۳۸۴ق ۹۹۴م) را بفارسی بنام قباچه در سنه ۶۲۰ق ۱۲۲۳م) ترجمه کرد و چون باعین الملك وزیر قباچه محشور گردید، تذکره لباب الالباب را که مشتمل بر احوال و اشعار شعرای فارسی زبان هند و خراسان و ماوراءالنهر و سیستان و غزنه و غور و غیره است، از قدیمترین عهد تا زمان خود در سنه ۶۱۸ق ۱۲۲۱م بنام این وزیر دانشمند نگاشت، که مهمترین مأخذ تاریخ ادبیات فارسی است. عوفی بعد از سقوط سلطنت قباچه، بدربار سلطان شمس الدین ایلتمش و وزیرش نظام الملك محمد جنیدی پیوست و کتاب ضخیم جوامع الحکایات و لوامع الروایات را در چهار جلد نوشت (حدود ۶۳۰ق ۱۲۳۳م) که دارای ۲۱۱۳ حکایتست.^{۱۶۲}

عوفی بزرگترین ممثل فرهنگ و ادب دری و انشای خراسانی در دیار هند بود و در آثار خود بسا مآثر هندی را هم محفوظ داشته است.

دربار قباچه و وزیردانش پرورش عین الملك، ملتقای دو مدنیت خراسانی و هندی بود، که از کارهای بسیار مهم فرهنگی آن حفظ و ترجمه کتاب تاریخ سند چچ نامه یافتح نامه بنام منهاج الدین و الملك است، بدین تفصیل: محمد بن علی بن حامد بن ابوبکر کوفی که برزبانهای عربی و فارسی احاطه داشت و در کنف حمایت شرف الملك رضی الدین و پسرش عین الملك در اوچه میزیست، در سال ۶۱۳ق ۱۲۱۶م به ارور و بکهر سند رفت و در انجا نزد قاضی امام اسمعیل بن علی بن محمد ثقفی که اجدادش از آغاز فتح سند، دران شهر میزیستند و در فصاحت و فنون علوم فارسی بی نظیر بود، تاریخ سند را بلغت حجازی (عربی) دید، که از اسلافش میراث مانده بود، وی این کتابرا بنام فوق ترجمه کرده بوزیر موصوف تقدیم داشت.^{۱۶۳} درین کتاب، احوال فتوحات عرب و راجگان سند و احوال عمرانی و اجتماعی و ادبی سند با برخی از روایات و داستانهای مقامی نوشته شده که بهترین شارح امتزاج کلتور مقامی و خراسانی شمرده می شود.

سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۶۳۳ق ۱۲۱۰-۱۲۳۶م) نیز از پادشاهان بزرگ علم دوست دانش پروری بود، که در محیط فرهنگ و ادب و تصوف خراسان نشو و نما یافته^{۱۶۴} و با ارباب تصوف و شیوخ خانقاه ارادت تمام داشت و دربارش هم مجمع این طوایف بود، که منهاج سراج در باره او گوید: "هرگز پادشاهی به حسن اعتقاد و ادب دیده و تعظیم علماء و مشایخ مثل او نیامده^{۱۶۵} و بقول ابن بطوطه پادشاه عالم و فاضل بود (۱۶۶) و بدربارش همواره مذاکرات علمی و دینی میشد و امثال شیخ الاسلام سید نورالدین مبارک غزنوی در حضورش احکام اسلامی و اصول فرماندهی را باشرح و تفصیل بیان کردی و

خود وی نیز آراء حکیمانه در امور سلطنت داشتی، که مؤرخ هند ضیاء برنی آنرا شرح داده است. (۱۶۷)
 عصامی شاعر مؤرخ آن عصر، منظر دهلی را با احوال فرهنگی آن درین ابیات بخوبی میکشد، که
 ما مقدار سیر فرهنگی و فکری را به هند، از آن خوب تخمین کرده میتوانیم:

سپاهش دراقصای آن ملک تاخت	بدهلی چنان تختهگاهی ساخت
بلی لذتی باشد اندر جدید	دران شهریک رونقی شد پدید
رسیدند دروی زملک عرب	بسی سیدان صحیح النسب
بسی نقشبندان اقلیم چین	بسی کاسبان خراسانزمین
بسی زاهد و عابد ازهربلاد	بسی عالمان بخارانژاد
زهرشهر و هراصل سیمین بران	زهر ملک و هرجنس صنعتگرا
جوهر فروشان، برون ازقیاس	بسی ناقدان جواهر شناس
بسی اهل دانش، زهر مرزوبوم	حکیمان یونان، طبیبان روم

دران شهر فرخنده جمع آمدند
 چوپروانه برنور شمع آمدند^{۱۶۸}

صدر جهان قاضی القضاات منهاج سراج جوزجانی از دود مان امام عبدالخالق جوزجانی که از
 رجال معروف سیاسی و ادبی و قضایی دربار غور و غزنه و بامیان بود (متولد ۵۸۹ق/۱۲۱۰م) در اوایل سال
 ۶۲۴ق/۱۲۲۶م از راه غزنه و دریای سند به اوچه رفت و از حضور سلطان ناصرالدین قباچه، ریاست مدرسه
 فیروزی و قضای لشکر باوسپرده شد^{۱۶۹} و بعد از آن در عصر سلطان ایلتمش و اخلاف وی در دهلی و دیگر
 بلاد هند به امور قضا و علم پرداخت و تاریخ معروف طبقات ناصری را بنام سلطان ناصرالدین محمود در
 سنه ۶۵۸ق/۱۲۵۹م در دهلی نوشت که از مهمترین آثار ادبی و تاریخی این دوره شمرده میشود. این مؤرخ و
 نویسنده دانشمند دری که کتابش شهکار نثر نویسی فصیح و سلیس است، تاریخ و اوضاع سیاسی و
 اجتماعی هند و هندیان را به تفصیل نوشته و ملوک و امرایی که از خراسان بهند آمده بودند با کارنامه های
 جنگی و ادبی و دینی و فرهنگی ایشان ذکر کرده است.

از طایفه شعرای دری زبان ابوبکر بن علی روحانی سمرقندی از غزنی بهند رفت^{۱۷۰} و دبیر مملکت
 تاج الدین ریزه از خود دهلی برخاست. وی دریک بیت امتزاج فرهنگ هندی و خراسانی و انتقال آنرا
 خوب توضیح میدهد:

مولد و منشأ مبین درخاک هندوستان مرا
 نظم و نثرم بین، که از آب خراسان آمده

همچنان ملک الوزراء ابوبکر احمد جامی و فرزندش مجدالملک بهاء الدین علی از خراسان بدهلی
 آمدند و شهاب مهمره که بقول امیر خسرو، در الهیات و حکمت و ریاضی و علوم معقول و منقول استاد
 بود،^{۱۷۱} بار اول حمد و نعت و مضامین تصوف را در قصاید مصنوع فارسی هند داخل نمود^{۱۷۲} و شیخ
 عمادالدین شفورقانی (شبرغانی) قاضی ممالک و امیر فخرالدین عمید سنائی لویکی از اخلاف خاندان

شاهی لویکان غزنی که شاعر و دبیر زبردست و مستوفی ممالک هندوستان بود^{۱۷۳} و مولانا برهان الدین محمود بلخی که در هندوستان عالمی بزرگتر ازو نبود و سراج الدین ابوبکر بن یوسف سجزی (سیستانی) عالم بزرگ فقه و ادب و مولانا شرف الدین و لوالجی (تخارستان) که در دهلی در سگاه فقه او مشهور بود^{۱۷۴} ازم شاهیر علمی و ادبی اند، که در انتقال افکار و سنن ادبی خراسانی بهند مواقع نمایان و تألیفات و اشعار نغز و بدیع داشته اند. در اواسط قرن هفتم هجری، شخصیت دو رفیق جانی امیرخسر و بلخی و حسن سجزی نیز قابل تذکر است. خانواده امیر خسرو از بلخ و حسن از سیستان است، که هر دو از فکر و فرهنگ خراسانی در هند نمایندگی کرده اند و دواوین اشعار و کتب زیاد نوشته اند.

امیر خسرو را می توانیم، نمونه خوب اختلاط فرهنگ افغانستان و هند بدانیم. این شاعر مقتدر، فکر هندی را در قالب شعر فارسی پرورانید و گاهی هم بزبان هند وی شعرگفت و موسیقی هندی را با فکر خراسانی در آمیخت^{۱۷۵} و در همین دوره است که موسیقی باستان هند نیز با متراج عناصر خراسانی، رنگ نوی گرفت و اصطلاح قوال و قوالی _ که باستاند بیهقی از عصر غزنویان در خراسان و غزنه موجود بود _^{۱۷۶} بهند آمد و در شعب فن و سيع موسیقی هندی، بحيث موسیقی خانقاه مسلماني جای گرفت.

۱۷_ انتقال ادب پښتو در عصر غوریان:

یکی از خصایص کلتور دوره غوریان اینست، که خانواده سوریان غوری (آل شین اسپ) از مردم قدیم و اصیل قلب افغانستان بودند و بنابراین بازبان دری و پښتو یکسان علاقه داشته و در دربار خود سخنوران هر دو زبان را می پرورانیدند. و درین مورد عیناً مانند لودیان ملتان _ که ذکر آنهاگذشت _ رفتار میکردند. چنانچه یکی از اجداد این خاندان جهان پهلوان امیر کرور سوری (متوفی ۱۵۴ق ۷۷۰ م) در پشتوی قدیم، حماسه بسیار نیرومندی دارد و قصیده سرای مقتدر پښتو ښکاررندوی غوری _ که در سفرهای جنگی سلطان معزالدین محمد غوری با او همراه بود _ در تصویر مناظر عبور لشکر این شهنشاه از دریای سند ول شکرکشی ها و فتوحات کلتوری او در هند، قصیده بسیار بلیغ پښتو سروده، که ما جریان این حرکت فکری را با لشکر سلطانی یکجا بهند، ازان تخمین میکنیم و بعد ازان می بینیم که یکی از مشاهیرمشایخ این دوره ملکیار غرشین (حدود ۵۸۰ ق ۱۱۸۴ م) که در دهلی مدفونست، در میدان جنگ لشکر غوری در هندوستان حماسه جنگی رجزی را در تشجیع غازیان افغانی میسر اید و حضرت قطب الدین بختیارکاکاکی که ذکرش در جمله صوفیان گذشت نیز اشعار دل انگیز عشقی پښتو دارد و این مرد بزرگ هم در دهلی مدفونست.^{۱۷۷}

باری بافتوحات غوریان، انتقال ادب پښتو مانند دری در هند بنظر می آید و این دنباله سیریت که با لودیان ملتان آغاز شده بود و دامنه آن در زمان غوریان تا بدلهلی رسید و تاکنون هم این دو نفر شعرای قدیم پښتو، در قلب هند بخواب خوش آرمیده اند.^{۱۷۸}

۱۸_ فرهنگ افغانی+ هندی در عصر سلاطین افغانی بعد از غوریان:

پس از قتل سلطان معزالدین محمد غوری (۶۰۲ق ۱۲۵م) سلسله های سلاطین و امرای افغانی که از رجال دربار غوریان و یا بازماندگان فاتحان یا نوواردان افغانی و خراسانی بودند در تمام هند از کرانه های سند تا بنگال و جنوباً تا دکن باقی ماندند و این حکمداران افغانی تافتح هند بدست انگلیس (حدود ۱۸۵۷م) برین سرزمین حکم راندند و بدست ایشان بنای فرهنگ هندی و افغانی استوارتر شد. درین هفت قرن از افغانستان به لکها نفوس وه زاران خانواده و رجال علم و ادب و جنگ و صنعت و دین و فرهنگ به هند آمدند و از انجا سنن فرهنگی و افکار و عقاید و آرت و دیگر خصایص اجتماعی خود را بهند منتقل نمودند، که سلسله های شاهان ایشان قرار ذیلند:

از سلاطین معزیه هند که چاکران سلطان معزالدین غوری^{۱۷۹} و همه اهل افغانستان بودند و این نام و تعبیر منهاج سراج که مؤرخ معاصر ایشانست نسبت به خاندان غلامان که مؤرخان مابعد نوشته اند اصح و افضل است. زیرا این شاهان از رجال و سپه سالاران برگزیده و مجرب و با فرهنگ دربار غور بودند (۱۲۹۰_۱۲۰۶م)

۲_ خلجیان: که اکنون در افغانستان غلجیان گوئیم و بتصریح منهاج سراج محمد بختیار خلج غور و بلاد گرمسیر بود^{۱۸۰} وی در بهار و بنگال و جبال شمالی آن فتوحات کرد و لکهنوتی را پایتخت ساخت و از همین غلجیان افغانی محمد شیران خلج و علی مردان خلجی و غیاث الدین حسین غلجی در هندوستان شرقی و وادی گنگا، شاهان فرهنگ دوست بودند که تخم ثقافت افغانی را در ان دیار پروردند. این خلجیان افغانی که تاکنون بنام ایشان خلج (روزگان شمال قندهار) و خلج (وادی هلمند) و خلج غزنه موجود است، از غزنی تا کلات در وادی ترنک بنام غلجی افتاده اند. چون بعد از قرن (۴م) با یفتلیان آمیخته اند^{۱۸۱} بنا بران برخی مؤرخان ایشانرا اشتهاً ترك گفته اند. ولی محمود کاشغری (۴۶۶ق ۱۰۷۳م) تصریح کرده، که دو قبیله خلجیان، خود را از جمله غزان ترك نمی شمارند،^{۱۸۲} و نیز جغرافیانگار دیگر محمد بن نجیب بکران (در حدود ۶۰۰ق ۱۲۰۳م) کلمه خلج را يك نوع تصحیف خلخ خوانده^{۱۸۳} و خلجیان را خلخیان ترك نمی شمارد و علاوه بران ضیاء برنی مؤرخ هند (حدود ۷۵۸ق ۱۳۵۶م) خلجیان را از ترکان جدا میکند^{۱۸۴} علاوه برخلجیان نامبرده فوق، شش نفر دیگر در دهلی از ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰م هم حکم رانده اند، که مآثر فرهنگی فراوان در هند دارند.

۳_ تعلق شاهیان (۱۳۲۰_۱۴۱۲م).

۴_ سادات خضرخانیه: که به تصریح یحیی سهرندی (حدود ۸۳۰ق ۱۴۵۱م) اصلاً افغان^{۱۸۵} و از اولاد ملك سلیمان حاکم ملتانند که از (۱۴۱۴_۱۴۴۳م) بر دهلی و هند حکم رانده اند.

۵_ لودیان افغانی از بقایای لودیان ملتان و از اولاد بهرام خان لودی حکمران آن سرزمین اند.^{۱۸۶} که از (۱۴۵۱ تا ۱۵۲۶م) در دهلی سلطنت کردند و بمدنیّت و فرهنگ اسلامی و افغانی در هند توسیع دادند.

۶_ سوریان افغانی که قبایل زوری تاکنون در شمال هرات و نیز بنام سوری در دامنه های کوه سلیمان موجود اند و در اوایل عصر اسلامی نیز سوریان غوری از اجداد شاهان غور بودند و مؤسس سوریان هند

شیرشاه سوری است، که از ۱۵۴۰ تا ۱۵۵۵م در هند سلطنت کردند و شیرشاه سوری ممثل بزرگ مدنیت پروری و بانی اصول حکمرانی و بسا مبانی مدنی است، که فرهنگ افغانی را به فرهنگ هند ارتباط داده است. علاوه برآنچه مذکور افتاد، امرای غوری و غزنوی و خراسانی و کوهساران افغانی که بادشاهان مذکور بهند رفته بودند، رجال و خاندانهای افغانستان بهر طرف در کشمیر و بنگال و مالوه و گجرات و خاندیش و جونپور و دکن و روهیل کهند و دیگر بلاد هند، به نامهای عماد شاهی و نظام شاهی و عادل شاهی و قطب شاهی و الیاس شاهی و حسین شاهی و کرانگی و غوریه و خلجیه و فاروقیان و بهمنیان و برید شاهیان و غیره^{۱۸۷} قرنهای حکم راندند، که این مردم در برعظیم هند، در موارد فرهنگی و فکری و مدنی و بسط مدنیت هندی و افغانی کارنامه های درخشان دارند و هنگامیکه سلطان فیروز شاه خلجی بسال (۶۹۸ق ۱۲۹۸م) بنای راحتگاه مسافران را در صحرای گوالیار هند بدست خود می نهاد، لب لباب احساسات بشر دوستی و مردم پروری خود را درین بیت فارسی که جامع تمام مزایای انتقال فرهنگ و مدنیت افغانی در هند است گفته و برسنگی حک کرده بود:

این سنگ شکسته زان نهادیم زدست

باشد که شکسته یی درو آساید

(خاتمه)



حواله جات كتب و مآخذ فصل دوم:

- ۱_ کریستن سین: ایران بعهد ساسانیان (اردو) ص ۶۷۶ طبع دهلی ۱۹۴۱ م.
- سعید نفیسی: تاریخ تمدن ساسانی جلد ۱ ص ۳ طبع تهران ۱۳۳۱ ش.
- عبدالحی حبیبی: لویکان غزنه، طبع کابل ۱۳۴۱ ش.
- ۲_ محمد هوتک: پتہ خزانه، طبع کابل ۱۳۲۳ ش ولویکان غزنه.
- ۳_ بلعمی: ترجمہ تاریخ طبری جلد ۴ ص ۵۰۵ طبع کانپور ۱۹۱۶ م.
- ۴_ بلاذری: فتوح البلدان ۸۲ بعد، طبع قاهره ۱۹۵۷ م؛ ابن اثیر: الکامل ۳- ۳۵ طبع قاهره، ۱۳۰۱ ق؛ بلعمی: ۵۰۸_۴.
- ۵_ میوزیم جورنال پشاور، دسمبر ۱۹۵۳ م.
- ۶_ ابن حجر عسقلانی: الاصابه فی تمییز الصحابه، اسم تمیم ابورفاعه، طبع قاهره ۱۳۲۳ ق.
- ۷_ الکامل: جلد سوم، فتوح البلدان، تاریخ سیستان ص ۸۳ طبع بهار، تهران ۱۳۱۴ ش.
- ۸_ بزرگ بن شهریار: عجایب الهند ۵۱۵_۱۵۷ طبع لیدن ۱۸۸۶ م.
- ۹_ الکامل ۳/۳۵؛ بلعمی: ۴/۵۰۸
- ۱۰_ الکامل: ۳/۶۷
- ۱۱_ کنگهم: جغرافیای قدیم هند ۱/۲۶۶، انگلیسی طبع لندن ۱۸۷۱ م.
- ۱۲_ انسایکلوپیدیآف اسلام: ۲/۱۵۴ طبع لیدن ۱۹۱۳ م.
- ۱۳_ تاریخ سیستان: ۸۵، فتوح البلدان ۴۳۲، الکامل: ج ۳.
- ۱۴_ فتوح: ۴۳.
- ۱۵_ فتوح: ۴۳۲، تاریخ سیستان ۸۹.
- ۱۶_ شنکر هیراچند: هندوستانی تهذیب قرون وسطی مین ۴۶ طبع حیدرآباد دکن ۱۹۳۱ م.
- ۱۷_ سید سلیمان ندوی: تعلقات عرب و هند ۱۵ طبع اله آباد ۱۹۳۰ م، فتوح: باب فتح سند.
- ۱۸_ هندوستانی تهذیب: ۴۶، فتوح.
- ۱۹_ بلعمی و تاریخ سیستان و الکامل.
- ۲۰_ البیرونی: کتاب الهند ۲۰۸ طبع حیدر آباد دکن ۱۹۵۸ م.
- ۲۱_ القفطی: اخبار العلماء باخبار الحکماء: ۱۷۷ طبع قاهره ۱۳۲۶ ق
- ۲۲_ بارتھولد: انسایکلوپیدیآف اسلام. ماده برمکی.
- ۲۳_ زمباور: معجم الانساب والاسرات الحاکمه ۲/۴۱۵ طبع قاهره ۱۹۵۱ م.
- ۲۴_ تعلقات عرب و هند ۳۳۴.
- ۲۵_ مقدمه کتاب الهند ۳۹ بعد (انگلیسی) طبع لاهور ۱۹۶۲ م.
- ۲۶_ زکریا قزوینی: آثار البلاد ۲۲۱ طبع وستفلد غوطا ۱۸۴۸ م.
- ۲۷_ یاقوت حموی: معجم البلدان، کلمه نوبهار. طبع بیروت ۱۹۵۵ م.
- ابن فقیه: کتاب البلدان ۳۲۴ طبع لیدن ۱۳۰۲ ق.
- ۲۸_ تعلقات: ۱۱۹.
- ۲۹_ ابن ندیم: الفهرست ۴۸۴ طبع قاهره ۱۳۴۸ ق.
- ۳۰_ الفهرست: ۴۸۸.
- ۳۱_ ابن خلکان: وفيات الاعیان، شرح حال عمرو بن بحر الجاحظ، طبع قاهره ۱۹۴۹ م.
- ۳۲_ جاحظ: فخر السودان علی البیضان ۸۱ طبع قاهره ۱۳۲۴ ق.

- ۳۳_ جاحظ: کتاب البيان والتبيين ۴۰ طبع قاهره ۱۹۲۸ م.
- ۳۴_ ابن ابی اصیبعه: طبقات الاطباء ۲/۴ طبع قاهره ۱۳۰۰ ق.
- ۳۵_ یادداشت‌های محمد قزوینی ۵/۱۹۵ طبع تهران ۱۳۳۹ ش.
- ۳۶_ الیعقوبی: تاریخ ۱/۱۰۵ طبع بیروت ۱۹۶۰ م؛ الفهرست ۳۴۲.
- ۳۷_ مقدمة انگلیسی کتاب الهند ۳۳.
- ۳۸_ رسایل اخوان الصفا، فصل بدايت الحروف، طبع بمبئی ۱۳۰۵ ق؛ کتاب الهند ۹۳؛ انسایکلو پیدیا یا برتانیکا ۱۹/۸۶۷؛ هنتر: اندین گزیتیر ۲۱۸.
- ۳۹_ الفهرست ۴۳۱.
- ۴۰_ تعلقات هند وعرب ۱۳۷.
- ۴۱_ نصرالله وزیر غزنوی: مقدمه ترجمه فارسی کلیله دمنه، طبع تهران ۱۳۱۰ ش.
- ۴۲_ بهار: سبک شناسی ۲/۲۵۱ طبع تهران ۱۳۳۷ ش.
- ۴۳_ سعید نفیسی: احوال وآثار رودکی ۱۰۹۶ ببعده، طبع تهران ۱۳۰۹ ش.
- ۴۴_ دکتر عیسی صدیق: تاریخ فرهنگ ۴۰۷، طبع تهران ۱۳۱۵ ش.
- ۴۵_ هتّی: تاریخ عرب ۸۶. ترجمه عربی طبع قاهره ۱۹۶۱ م.
- ۴۶_ الفهرست: ۴۸۴.
- ۴۷_ تعلقات ۲۲۸.
- ۴۸_ سلیمان تاجر: سفرنامه ۵۷ طبع پاریس ۱۸۱۱ م.
- ۴۹_ نیل کنتهاشاستری: فارن نوتس آن سوتھ انڈیا ۱۰.
- ۵۰_ بزرگ بن شهریار: عجایب الهند ۳ طبع لیدن ۱۸۸۶ م.
- ۵۱_ تعلقات: ۳۰۳ واحسن التقاسیم ۴۸۱ طبع لیدن ۱۸۸۷ م.
- ۵۲_ اصطخری: مسالك الممالك ۱۵۸، طبع لیدن ۱۹۲۷ م.
- ۵۳_ ابن حوقل: صورة الارض ۲۳۲. طبع لیدن ۱۸۷۳ م.
- ۵۴_ البشاری: احسن التقاسیم ۴۸۰.
- ۵۵_ البلاذری: فتوح البلدان ۴۴۶.
- ۵۶_ مسعودی: مروج الذهب ۱/۲۸۱ طبع قاهره ۱۹۲۸ م.
- ۵۷_ مروج ۱/۳۲۷.
- ۵۸_ احسن التقاسیم ۱/۴۸۰ ببعده.
- ۵۹_ عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه ۲۷۱ طبع کابل ۱۳۴۲ ش.
- ۶۰_ اخبار الحلاج ۴۱، ۳۱ طبع پاریس ۱۹۳۶ م.
- ۶۱_ ترجمه تاریخ ادبی ایران ۱/۶۳۱ طبع تهران ۱۳۳۵ ش؛ ابن جوزی گوید که حلاج در هندوستان و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان بسیر آفاق و انفس پرداخت.
- ۶۲_ المقدسی: البدء والتاریخ ۲/۹۲ طبع پاریس ۱۹۰۱ م، تعلقات ۲۴۹.
- ۶۳_ خوارزمی: مفاتیح العلوم ۷۴ طبع قاهره. ۱۳۴۲ ق.
- ۶۴_ امام بخاری: الادب المفرد ۳۵ طبع استانبول ۱۳۰۹ ق.
- ۶۵_ مسعودی: مروج ۱/۳۷۰.
- ۶۶_ عجایب الهند: ۱۱۸.
- ۶۷_ مفاتیح العلوم: ۲۲۱.
- ۶۸_ تعلقات: ۱۴۲.

- ۶۹_ مفاتیح: ۱۷۷.
- ۷۰_ البیرونی: آثار الباقیه ۲۲۹ طبع لیپزیک ۱۸۷۶ م.
- ۷۱_ الفهرست: ۳۴۷، کتاب البدء والتاریخ: ۱۹، ملل ونحل شهر ستانی: ۲۴۰ طبع تهران ۱۳۳۵ ش.
- ۷۲_ محمد هوتک: پتگه خزانه ۲۴۲.
- ۷۳_ بنگرید: مروج ۲۴۰، ۲/۱۳۶ و تاریخ الیعقوبی ۱/۲۰۳ و التنبيه والاشراف ۱۰۸ و یاد داشت‌های قزوینی ۵/۲۳۶.
- ۷۴_ حدود العالم ۴۲، عجایب الهند ۱۴۴، مروج الذهب ۲/۸۵.
- ۷۵_ تعلقات ۲۷۸.
- ۷۶_ مروج ۲/۸۶.
- ۷۷_ احسن التقاسیم ۴۸۲.
- ۷۸- تاریخ هند توسط مورخان هندی. هنری البوت و ج. دوسن. لندن ۱۸۶۷.
- ۷۹_ مروج ۲/۱۸۹.
- ۸۰_ صورة الارض ۳۲۸.
- ۸۱_ تاریخ تجارت در عصر اموی ۳۷ طبع لیپزیک ۱۹۲۵ م.
- ۸۲_ کتاب الهند والصین ۲۰۱ طبع پاریس ۱۸۴۵ م.
- ۸۳_ حدود العالم: ۴۶، طبع تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۸۴_ تهذیب مشرق در عصر خلفاء ترجمه اردو ۲۲. طبع لاهور ۱۹۵۵.
- ۸۶_ تمدن ایرانی ۴۵. طبع تهران ۱۳۳۷ ش.
- ۸۶_ هندوستانی تهذیب ۲۳۳.
- ۸۷_ ابن خلکان: وفيات الاعیان ۲/۴۱۰.
- ۸۸_ تاریخ سیستان ۲۰۷.
- ۸۹_ انسایکلوپیدیا اسلام، ماده افغانستان جلد اول.
- ۹۰_ ماجومدار: تاریخ جدید هند ۲۷۵.
- ۹۱_ دکتر صفا: تاریخ ادبیات در ایران ۱/۲۰۳ طبع تهران ۱۳۳۸ ش.
- ۹۲_ ترجمه تاریخ یمینی ۲۵۲.
- ۹۳_ تاریخ ادبیات در ایران ۱/۶۱.
- ۹۴_ حمزه اصفهانی: سنی ملوک الارض ۱۵۰ طبع برلن ۱۳۴۰ ق، نرشخی: تاریخ بخارا ۷۰ طبع تهران ۱۳۱۷ ش.
- ۹۵_ عبدالحی گردیزی: زین الاخبار ۱۴ طبع تهران ۱۳۱۵ ش.
- ۹۶_ ابن ابی اصیبعه: طبقات الاطباء ۲/۴.
- ۹۷_ یاقوت حموی: معجم البلدان، ماده مرو. طبع بیروت ۱۹۵۵ م.
- ۹۸_ تاریخ بخارا ۶۷ و تاریخ سیستان ۸۹.
- ۹۹_ یاقوت: معجم الادباء ۳/۲۹ طبع قاهره ۱۹۳۶ م.
- ۱۰۰_ احمد زکی: الحضارة الاسلامیه ۱/۳۳۲ طبع قاهره ۱۹۱۰ م.
- ۱۰۱_ دکتر صفا: تاریخ ادبیات در ایران ۱/۶۱۹.
- ۱۰۲_ زین الاخبار ۳۶.
- ۱۰۳_ احسن التقاسیم ۳، ۳۴۶.
- ۱۰۴_ مقدمه مخطوطه الابنیه موجود در موزه ویانا.
- ۱۰۵_ بنگرید: تعلقات هندو عرب، زین الاخبار، شوکت افغانی، حیات افغانی و غیره.
- ۱۰۶_ پتگه خزانه ۶۷ بعد و اورینتگل کالج میگزین طبع لاهور ۱۹۴۸، ۱۹۴۹ م.

- ۱۰۷_ ابوالفضل بیهقی: تاریخ مسعودی ۱/۱۰۳ طبع تهران ۱۳۱۹ ش.
۱۰۸_ سیاست نامه ۱۲۶، حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده ۱۶۰ خطی.
۱۰۹_ الکامل ابن اثیر.
۱۱۰_ وفيات الاعيان.
۱۱۱_ العتبی: تاریخ یمنی ۲۴ طبع قاهره ۱۲۹۰ ق.
۱۱۲_ وفيات.
۱۱۳_ بیهقی ۷.
۱۱۴_ بیهقی ۵۲۰۷، ۵۲۹، ۳۲۰، ۵۲۳، ۵۵۹، ۶۸۸، ۷۵۵، وغیره.
۱۱۵_ بیهقی ۵۴۹.
۱۱۶_ بیهقی ۲۶۶.
۱۱۷_ بیهقی ۸۲۱، ۹۶۱.
۱۱۸_ انسایکلو پیڈیا آف اسلام. کلمہ افغانستان.
۱۱۹_ احسن التقاسیم ۴۸۱، ۴۸۵.
۱۲۰_ کتاب الهند ۵۶.
۱۲۱_ تعلقات هندو عرب ۳۲۵.
۱۲۲_ حسن ابراهیم حسن: تاریخ الاسلام السياسي ۳/۱۵۷ طبع قاهره ۱۹۴۸ م نظام. الملک: سیاست نامه ۳۲ طبع تهران ۱۳۴۰ ش.
۱۲۳_ دکترشفق: تاریخ ادبیات فارسی ۱۳۹ طبع تهران ۱۳۱۵ ش.
۱۲۴_ صفا: تاریخ ادبیات ۱/۶۳۳.
۱۲۵_ همین ۱/۳۰۶.
۱۲۶_ رسایل اخوان الصفا ۱/۱.
۱۲۷_ دکترغنی: احوال و آثار حافظ ۳۱ طبع تهران ۱۳۶۲ ش.
۱۲۸_ همین ۱۵۷.
۱۲۹_ براون: تاریخ ادبیات ایران ۱/۶۱۲.
۱۳۰_ بنگرید: بزم صوفیه (اردو) تصوف اسلام (اردو) فرشته، خزینة الاصفیا، نزهة الخواطر، سبحة المرجان وغیره.
۱۳۱_ مفتی غلام سرور لاهوری: خزینة الاصفیاء ۲/۲۴۸ طبع لکهنو ۱۹۱۴ م.
۱۳۲_ گزیتیر ضلع جالندهر ۱۲۱.
۱۳۳_ شیخ اکرام: آب کوثر ۹۱ طبع کراچی ۱۹۵۵ م. ونسخه خطی کرامات شیخ سرور.
۱۳۴_ تاریخ فلسفہ اسلام، ترجمہ اردو ۱۶۸.
۱۳۵_ منوچهر بزرگ مهر: پیشروان فلسفہ جدید. مجله سخن شماره ۸، ۹ سال ۱۳۳۹ ش.
۱۳۶_ صفا: تاریخ ادبیات ۱/۳۳۸.
۱۳۷_ رساله البیرونی برفهرست کتب محمد بن زکریا ۴۳، ۲۹ طبع پاول کراوس ۱۹۳۶.
۱۳۸_ صفا: تاریخ ادبیات ۱/۳۳۹.
۱۳۹_ سیدحسن برنی: البیرونی (اردو) طبع علی گو هند ۱۹۲۷ م.
۱۴۰_ حسن نظامی: تاج المآثر (خطی).
۱۴۱_ تمدن ایران ۴۱۰.
۱۴۲_ کریستی ویلسون: تاریخ صنایع ایران. ترجمه فارسی ۱۲۶ طبع تهران ۱۹۳۸ م.
۱۴۳_ منهاج سراج جوزجانی: طبقات ناصری ۱/۴۴۲ طبع کابل ۱۳۴۳ ش.
۱۴۴_ انسایکلوپیڈیا آف اسلام. کلمہ افغانستان ج ۱.

- ۱۴۵_ تمدن ایرانی ۴۱۲.
- ۱۴۶_ علی اکبر شهابی: روابط ادبی ایران و هند ۲۴، طبع تهران.
- ۱۴۷_ محمد عوفی: لباب الالباب ۲/۲۴۱ طبع لیدن ۱۹۰۶ م.
- ۱۴۸_ هدایت: مجمع الفصحاء. والة داغستانی: ریاض الشعراء (خطی).
- ۱۴۹_ دیوان مسعود سعد طبع تهران ۱۳۳۹ ش.
- ۱۵۰_ منهاج سراج: طبقات ناصری، طبقه ۱۸_۱۹، الکامل ۱۲/۸۳.
- ۱۵۱_ طبقات ناصری ۱/۴۸۸، تاریخ فخرالدین مبارکشاه ۲۱ طبع لندن ۱۹۲۷ م.
- ۱۵۲_ تاج المآثر (خطی).
- ۱۵۳_ لباب ۱/۱۸۹ و تذکره روز روشن از مظفر حسن صبا طبع بهوپال هند. ۱۸۸۰ م.
- ۱۵۴_ لباب ۱/۱۱۷ ببعد.
- ۱۵۵_ رویداد معارف اسلامی طبع لاهور ۱۹۳۶ م.
- ۱۵۶_ آزاد بلگرامی: سبحة المرجان ۲۸، رحمان علی: تذکره علماء هند ۴۸، صباح الدین ندوی: بزم مملوکیه ۲۸، سیوطی: بغیة الوعاة ۲۷۷.
- ۱۵۷_ عبدالحلیم دیوبندی: شرح حال حسن صاغانی. معارف اعظم گوهر ۱۹۵۹ م.
- ۱۵۸_ العباب، نسخه خطی.
- ۱۵۹_ عبدالحی: نزهة الخواطر ۱۳۹ طبع حیدرآباد دکن ۱۹۴۷ م.
- ۱۶۰_ طبقات ناصری ۱/۴۶۲.
- ۱۶۱_ دکتر نظام الدین: مقدمه جوامع الحکایات ۵، ۴ و لباب ۱/۴۴ و ۲۰۹ ببعد.
- ۱۶۲_ بزم مملوکیه ۴۶ ببعد طبع اعظم گوهر ۱۹۵۴ م.
- ۱۶۳_ دیباجة چچ نامه ۱۰ طبع دهلی ۱۹۳۹ م.
- ۱۶۴_ طبقات ناصری جلد اول، سیرالعارفین ۱/۲۸، فواید القواد ۲۱۲، فواید السالکین ۱۶.
- ۱۶۵_ بزم مملوکیه ۶۱ ببعد و طبقات ناصری جلد اول.
- ۱۶۶_ ترجمه اردوی سفرنامه ابن بطوطه ۵۸.
- ۱۶۷_ برنی: تاریخ فیروزشاهی ۷۰، ۴۲ ببعد طبع کلکته ۱۸۶۲ م.
- ۱۶۸_ عصامی: فتوح السلاطین ۱۱۴ طبع آگره ۱۹۳۸ م.
- ۱۶۹_ طبقات ناصری، طبقه ۱۴.
- ۱۷۰_ روز روشن ۲۵۶.
- ۱۷۱_ امیر خسرو: هشت بهشت، طبع علی گڑھ (هند).
- ۱۷۲_ اقبال حسین: شعر قدیم فارسی هند ۱۹۷۷.
- ۱۷۳_ نزهة الخواطر ۱/۱۸۷.
- ۱۷۴_ برنی: تاریخ فیروزشاهی ۴۶. نزهه ۱/۶۳.
- ۱۷۵_ وحید میرزا: زندگانی و آثار امیر خسرو ۲۴۰.
- ۱۷۶_ تاریخ بیهقی ۵، ۷۱، ۵۶۶.
- ۱۷۷_ نعمت الله: مخزن افغانی و تاریخ فیروزشاهی ۱۳۴، آیین اکبری و فرشته و غیره.
- ۱۷۸_ برای تفصیل بنگرید: پتگه خزانہ، پشگتا نہ شعرا جلد اول، تاریخ ادب پښتو جلد دوم.
- ۱۷۹_ طبقات ناصری ۱/۴۸۷.
- ۱۸۰_ طبقات ۱/۴۹۵.
- ۱۸۱_ مارکوارت: ایران شهر ۲۵۱، حواشی مینارسکی بر حدود العالم ۳۴۸ ترجمه فارسی طبع کابل ۱۳۴۲ ش.

- ۱۸۲_ دیوان لغات الترك ۳/۳۰۷، طبع استانبول ۱۳۳۵ ق.
- ۱۸۳_ جهان نامه خطی ورق ۱۷.
- ۱۸۴_ ضیاء برنی: تاریخ فیروز شاهی ۱۷۳ برای تفصیل رجوع شود به رویدادکانگرس تاریخ هند ۱۹۳۹ م. مقاله خلیجیان ترکان نبودند. و نیز رساله اصل خلیجیان افغانی از عبدالحی حبیبی طبع تهران ۱۳۸۴ ش.
- ۱۸۵_ یحیی سهرندی: تاریخ مبارکشاهی طبع کلکته ۱۹۳۱ م و زمباور ۲/۴۲۵.
- ۱۸۶_ زمباور: معجم الانساب والاسرات الحاکمه الاسلامیه ۲/۴۵۲ طبع قاهره ۱۹۵۱ م.
- ۱۸۷_ برای تفصیل بنگرید: کتاب مذکور و همی اسلامی از خلیل ادهم استانبول ۱۹۲۷ م و طبقات سلاطین اسلام از لیلین پول، ترجمه عباس اقبال آشتیانی طبع تهران.

